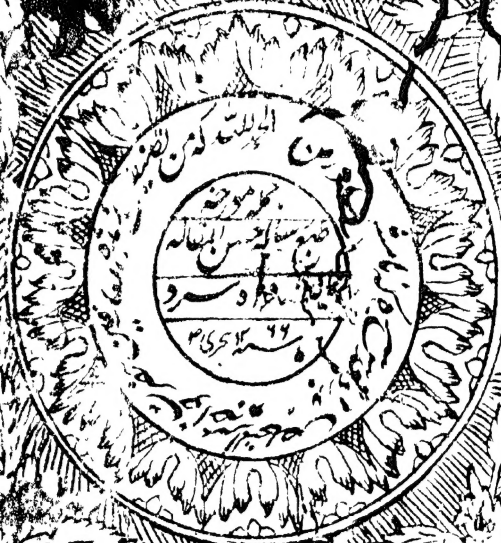


ذریعہ البرکات
SOCIETY



مطبوعہ سیدنا کبیر الہ آباد

هَمْدُ اللَّهِ كَبِيرُ



بسم المذخر

در این کتاب از دست مبین گنجینه ایست که به حقیر بر کام خواند یافت ناز این عالم
از نامش همسایه کتب حکما و فیلسوفان است که در این کتاب است که در این کتاب است
نفسک کشایم که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
چون صفای و سعادتی است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
کلمهای اعتبارات و اضمحلالها که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
است و در ده علمای فخریه سیه بیه نه شد اما همه سیه جلایه
طرفه مخاصم است که جمله شئونات تشریفیه و شریفیه در همان اعتبار
ست پس بر عتقا، بلند پرواز ادراک را در دای فضایی اطلاق
که اب علمای اضافات اعتباریه نزد که بال کشتی نیست بید رسا

در این کتاب از دست مبین گنجینه ایست که به حقیر بر کام خواند یافت ناز این عالم
از نامش همسایه کتب حکما و فیلسوفان است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
نفسک کشایم که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
چون صفای و سعادتی است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
کلمهای اعتبارات و اضمحلالها که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
است و در ده علمای فخریه سیه بیه نه شد اما همه سیه جلایه
طرفه مخاصم است که جمله شئونات تشریفیه و شریفیه در همان اعتبار
ست پس بر عتقا، بلند پرواز ادراک را در دای فضایی اطلاق
که اب علمای اضافات اعتباریه نزد که بال کشتی نیست بید رسا

در این کتاب از دست مبین گنجینه ایست که به حقیر بر کام خواند یافت ناز این عالم
از نامش همسایه کتب حکما و فیلسوفان است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
نفسک کشایم که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
چون صفای و سعادتی است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
کلمهای اعتبارات و اضمحلالها که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
است و در ده علمای فخریه سیه بیه نه شد اما همه سیه جلایه
طرفه مخاصم است که جمله شئونات تشریفیه و شریفیه در همان اعتبار
ست پس بر عتقا، بلند پرواز ادراک را در دای فضایی اطلاق
که اب علمای اضافات اعتباریه نزد که بال کشتی نیست بید رسا

و ناسمی را ستمی که جان یک آینه وحدت کجاست و در
 قاصد تنزونی بسبب الله چه کند که بگذشت از کوی
 کوشش سایه در ششست سوی یکسوی او احوال پرورش کشاید برآورد
 دگر که کوی لطافت همان جا حقیقی مسترست و از سر لای
 گاه آن کوس که کوی قاصد تنزونی در حقیقی جلوه گزینست و الله کل
 محیط ربانی ای شکر بار در هوای کویت : بیست و نهم
 سوت : از هر گل بن باز : بیست و دهم
 و نعت رسول مقبول نیز که از بی غول چنانچه باید تمام خواهد پذیرفت
 ناکسیت قلم را در میدان آن بنیاد الهی بنیکه در وصال الهی
 و علی الله و صلیه و سلم را در وجود سارم حضرت رسول محمد صلی
 علیه و سلم ضایع اندر تو حیوان خضوع و کمال است که در
 نعت شریف اینها ناقصان لای نشان تو عبارتی سر احاطه باید و در
 صغیرات و از انچه منیع فصاحت است که در این معراج مبارک ناقص
 است این سوره اشعار که آید الهی هدایت کند که از نور محمد الهی
 این شخص پاکست و از غایت حق برتر رحمت صاحب لاک تو را
 مستغرق در شهود هسته الهیه که در این نور حق تعالی تو را
 بر که از نور و صفت الهی و صفت ربانی از نور محمد و

[Faint handwritten Persian script visible through the paper from the reverse side.]

برای تو بر من چنین پرتی از بس که هم از من شد
در سایه حق است جهت کم که تو را بعد بنده دل سرد و خواجه میرد
شکسته که از ادالی مجربان خالص چنین است که من چنین برزه درای
چون از بد و نظرت قوه الهیه این جوان قوی امنت و از برای اقتدار
بنیت عیان جان دست اختیار داده و در خفا که گفته میوید
برده من عرف الله طالع الساعه میوید اگر چه گاه چندی
بموجب حق عرف الله کل شیا مناجیه و در بیان الطرب
لحم شکوت هم معطوف نگردد از راه شورش سودای خلوه اللسان
علمه البیان بهوش و بهوش و بهوش و بهوش و بهوش و بهوش
چنانچه در سن این سالگی سال هر الصلوة و عشره اخیره رضایان
المبارک و حالت اعتکاف و توبه و بی و نه ساله بوده که صحیفه واردا
همه یک کرده و بعد تمیز ساله و در آنکه مخصوص و موعود است و در کتب
آن که علم کتاب نام دارد و در کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
مانده و تمام این کتابها را کلمات پریشانی
نایاب فی اختیار چون است عرش و اگر کتب تسوید از
خود کتب از دیگران درین ساله داخل نسخ است و بر روی
کتابها و در دمان محشودان خالص است و از آنکه میگوید و در

[illegible]

چون فتنه فرستیدی ازین قطرات قطرات که از آینه چهره پدید
 آمده بود بیت اجتماعیه بهم رسیده رساله دار گفته اند نام این مجموعه
 نامه در نهاده شده که در حالت برود و دل این عارفان پدید و نهاده
 با نام نامی کتاب تطایب که در مصنفات حضرت قبله و این
 سق دام بر کات و الله اعلم بالانبيات وهو الله
 الى سيدنا محمد وآلته الطيبين الطاهرين الذين هم المراد
 از سید و دل هر چه در دل بود و چون از سید و دل هر چه در دل بود
 را نایز خواند و در سراسر شریک او شده جان بخشیده و جان بخشیده
 برشته دل شعله عقیدت است بر طبع غزل در دیبهار رساله در
 شرح و در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریبان بنویسند که تسکین دل غلبه بروری
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است که بشنود و بشنود
 اوقات از بهر بازی باز می خواند و پر از از سید و دل هر چه در دل بود
 دمی تسلی دل به گیسو و نهاده در و در حال در و در حال
 و در راحت هم گفته اند که عاشق مدامی فراموش و مانند در و
 بار میبوزد و حالت وصل گریه نشنا و نیست و در حالت و در حالت
 نامرادی مقطع در میبندم غمین قدر و نام از قضایا

این نامه در نهاده شده که در حالت برود و دل این عارفان پدید و نهاده
 با نام نامی کتاب تطایب که در مصنفات حضرت قبله و این
 سق دام بر کات و الله اعلم بالانبيات وهو الله
 الى سيدنا محمد وآلته الطيبين الطاهرين الذين هم المراد
 از سید و دل هر چه در دل بود و چون از سید و دل هر چه در دل بود
 را نایز خواند و در سراسر شریک او شده جان بخشیده و جان بخشیده
 برشته دل شعله عقیدت است بر طبع غزل در دیبهار رساله در
 شرح و در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریبان بنویسند که تسکین دل غلبه بروری
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است که بشنود و بشنود
 اوقات از بهر بازی باز می خواند و پر از از سید و دل هر چه در دل بود
 دمی تسلی دل به گیسو و نهاده در و در حال در و در حال
 و در راحت هم گفته اند که عاشق مدامی فراموش و مانند در و
 بار میبوزد و حالت وصل گریه نشنا و نیست و در حالت و در حالت
 نامرادی مقطع در میبندم غمین قدر و نام از قضایا

این نامه در نهاده شده که در حالت برود و دل این عارفان پدید و نهاده
 با نام نامی کتاب تطایب که در مصنفات حضرت قبله و این
 سق دام بر کات و الله اعلم بالانبيات وهو الله
 الى سيدنا محمد وآلته الطيبين الطاهرين الذين هم المراد
 از سید و دل هر چه در دل بود و چون از سید و دل هر چه در دل بود
 را نایز خواند و در سراسر شریک او شده جان بخشیده و جان بخشیده
 برشته دل شعله عقیدت است بر طبع غزل در دیبهار رساله در
 شرح و در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریبان بنویسند که تسکین دل غلبه بروری
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است که بشنود و بشنود
 اوقات از بهر بازی باز می خواند و پر از از سید و دل هر چه در دل بود
 دمی تسلی دل به گیسو و نهاده در و در حال در و در حال
 و در راحت هم گفته اند که عاشق مدامی فراموش و مانند در و
 بار میبوزد و حالت وصل گریه نشنا و نیست و در حالت و در حالت
 نامرادی مقطع در میبندم غمین قدر و نام از قضایا

[illegible]

مبارک باد
 در اعلیٰ مقام
 و جویندگان
 مطیع
 هر دو در میان
 دولت مآرا
 و این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

نظم بیت بیستم دار و در هر چهره از امور مکرره باطله
سنت و در و حجت است و ممت و هوس : در فضل و شرف
بشد و بس : اید و اگر هست عالی و بی غمان باید شد که آن
مکرر و بر سر : ناله آگاهی که دایم عاقلانه بر تنه شکیبایی است
و عرفانیکه علی الدوام خالما لیسوی عرفتم و محاوره محبت است که رضا
همان سجدت سیرت و ذکی و بنیان سبیل جمع را به دست می آید و
را در حسن معاش و معاشرت و تکرار محبت که مرتبه فوق است
هم نسبت بان در جانب تحت است باز شرف و انعام طینت و
تیزبینان با حقیقت را دایم شامل حال باید از طرفه برنی است که بر
حقیقت انسانیه می افتد و همه اعتبارات امکانه امیسند و
بکنه کلمه لا اله الا الله می رسند و محضانی فی الله گیرند
همه نقص و کمال برود و از نظر اعتباری اندازد و اطمینان و اذیت
را یک می سازد و صاحب بحالت در که بنین متوکل علی الله است
و نظر خود در دو عالم بدرگاه است چون نیکی من ناکاره را از نظر
خوش کنونی که انجیده امیدارم که عقوبای من و از راه رحمت
خوف که از دانی آید با خیر الناصرین تصدق سید المرسلین و طفیل
بن و انت ارحم الراحمین ناله در ویشی که پیشه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و در این کتاب که در این کتابخانه است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين
ناله ستم علم ناله در فائده عجم و رولس نام بسته
خوات و خوجو خودی بندارند می است که قدور می دارند و معنی
می کنند که نو ذم و برین را گرفت راند و کسانیکه در دل خود فقر را
استیزانند و بنام خداوند تعالی بگویند و از به طنی با نخی مانند در
بطرت حمل یک نمی آید ناله ناله با اوقات نعمتی است که کجاست
ساحب نصی می آید و بط کلمات و دوتی است که قدر یک کلم می فرماید
ناله شاعری چندان کمالی نیست که مرد آدمی از ایشنه خود سازد
بر آن باز و در یک نیمی از نیمی از انسانیت است که یک نیمی از
صد ستمانی و جاحاد ویدن نباشد و مع و کج کفن برای دنیا
اتفاق نشود و در قسمی از رقسام سوال است و طماعی بعضی دال
ناله نظر بند دارد و بغیر مردم مت کما لعظمی است ازانه که
نیرست و کثرت نواضع علامت خبر و نیر ناله نیکه خود را در کردن
است و آن بخار جهلا و بصفاست و کبریا علامت حق رسیدن
است و این کافرائی با غیاست ناله در بیماری شکسته و ایشنه
که در از نعت بردانه است و در بیماری کجاره جوی مرو که حرکت
مضطربانه است ناله ای حضرت انسان مرحوم بر ادلی اندازد
که خواهد آسود و در کار تو عقده بگنجه اند که خواهد شود و نیرست

منقطع
و چون
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين
ناله ستم علم ناله در فائده عجم و رولس نام بسته
خوات و خوجو خودی بندارند می است که قدور می دارند و معنی
می کنند که نو ذم و برین را گرفت راند و کسانیکه در دل خود فقر را
استیزانند و بنام خداوند تعالی بگویند و از به طنی با نخی مانند در
بطرت حمل یک نمی آید ناله ناله با اوقات نعمتی است که کجاست
ساحب نصی می آید و بط کلمات و دوتی است که قدر یک کلم می فرماید
ناله شاعری چندان کمالی نیست که مرد آدمی از ایشنه خود سازد
بر آن باز و در یک نیمی از نیمی از انسانیت است که یک نیمی از
صد ستمانی و جاحاد ویدن نباشد و مع و کج کفن برای دنیا
اتفاق نشود و در قسمی از رقسام سوال است و طماعی بعضی دال
ناله نظر بند دارد و بغیر مردم مت کما لعظمی است ازانه که
نیرست و کثرت نواضع علامت خبر و نیر ناله نیکه خود را در کردن
است و آن بخار جهلا و بصفاست و کبریا علامت حق رسیدن
است و این کافرائی با غیاست ناله در بیماری شکسته و ایشنه
که در از نعت بردانه است و در بیماری کجاره جوی مرو که حرکت
مضطربانه است ناله ای حضرت انسان مرحوم بر ادلی اندازد
که خواهد آسود و در کار تو عقده بگنجه اند که خواهد شود و نیرست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين
ناله ستم علم ناله در فائده عجم و رولس نام بسته
خوات و خوجو خودی بندارند می است که قدور می دارند و معنی
می کنند که نو ذم و برین را گرفت راند و کسانیکه در دل خود فقر را
استیزانند و بنام خداوند تعالی بگویند و از به طنی با نخی مانند در
بطرت حمل یک نمی آید ناله ناله با اوقات نعمتی است که کجاست
ساحب نصی می آید و بط کلمات و دوتی است که قدر یک کلم می فرماید
ناله شاعری چندان کمالی نیست که مرد آدمی از ایشنه خود سازد
بر آن باز و در یک نیمی از نیمی از انسانیت است که یک نیمی از
صد ستمانی و جاحاد ویدن نباشد و مع و کج کفن برای دنیا
اتفاق نشود و در قسمی از رقسام سوال است و طماعی بعضی دال
ناله نظر بند دارد و بغیر مردم مت کما لعظمی است ازانه که
نیرست و کثرت نواضع علامت خبر و نیر ناله نیکه خود را در کردن
است و آن بخار جهلا و بصفاست و کبریا علامت حق رسیدن
است و این کافرائی با غیاست ناله در بیماری شکسته و ایشنه
که در از نعت بردانه است و در بیماری کجاره جوی مرو که حرکت
مضطربانه است ناله ای حضرت انسان مرحوم بر ادلی اندازد
که خواهد آسود و در کار تو عقده بگنجه اند که خواهد شود و نیرست

و اشفاق فی نازی ذلی مروانی و صفا و اناسی و دیگر مسائل
که مرا با خلق و خالق خود دست یغیت سخن شنیدم و میسرود
امور ما روضه می گوید بطاهر این سخن فروع آمده باشد بر هر که خواهد کرد که از شما
سر حاکم نخواهد یافت و استعداد هیچ یکی از شما چنین می بینم پس
معموله حضرت قبله گویند مقتضای خود شما نامه غنی است و الله
را بنظر داشته براه است خواهید رفت و مرا از شما جدا خواهد کرد
نواخته است که نزل مرا هم جدا ساخته است و خدا را از خدایان جدا
افضل می باشد که جل هم جل و هر هم جل اولی است
بیدل الله سیما هم حسنا و الله یخصهم
من کثیر و هو الغفور الرحیم مالک در دل این دست که در از شما
پیش آن گرد و ناله سماع منجات الله است و هر چه بود امر خدا
دقت گواه که خود بخود گویند کان می بیند و ما دام که یحسان
سرایند نه آنکه فقیر آنها می طلبد و نیدان سرود چون
و دیگران عبادت می فهمد بکمال آن معاند نه انکار می کنیم و نیکو می گفتم
پیش سن عقیده من است که عقیده بکان اما چون من را جبر می کشی
مقام با جرم عظیم میزد و فتوی ای باخته ای کار بار خود داده ام و دوست
بر سماع نهاده ام تا دیکر صاحبان هم نظر کنند

مستحقان از ایشان را داده
میباشد و در بعضی از اینها
تقدیری است که بر روی کتاب
تمام آن مستحقان از ایشان
و ملاکی از ایشان را در آن
نموده است که هر دو نفر
در یک روز و یک مکان
از ایشان را در آن
نموده است که هر دو نفر
در یک روز و یک مکان

در طرف اولی که در این کتاب مذکور است
و در طرف دوم که در این کتاب مذکور است

اب است و در دل هر دو که در عالم غیب است
دل فلک است و دل فلک است و دل فلک است

صفا اندر صفا چون گفته دارد
صین نام این احسان اعظمی و
و نامی نیست اگر دل خود
خود را باشد بر روی گداز
نمی آید و چون گفته در اثر
الله فلا مضل
و این است الغزل
و این است الغزل

[illegible][illegible]

ایک لکھو قاتل

و نظر من شود
 بن اینها من خفیه اند
 راست آمد و با او رفت
 و از این سر گذشت و
 در این راه که آمد
 و از این سر گذشت و
 در این راه که آمد

لی لکلف نمیشود و خود را همان بسوی میکشند با آنکه ازین ان
 هیچ نمی کشند و در جبهه خواسته مان پیش می آید و الله الهادی
 الی السبیل الرشاد **ماله** هو خوانان نفس رسائی هر چند تنویر
 در سر دارند اما دم حال دل شوریده خویش را از ظاهر
 بنیان مستر میدارند و مقصد آن بازگاه نیردانی اگر چه سر با آینه
 دار یار آمد لکن بهجگاه راز پوشیده خود پیش محبوبان باطلها
 نمی آرند **رباعی** در دانه خوانی تو بستر داشته ست بی راز دل
 خویش مستر داشته ست پدانت حجاب قطره اشک بر رخ
 بر شد اما چشم تر داشته ست **ماله** مستند خبر و اعتقاد شنیده
 که هرزه گفتار آن نقل مجلس خود میکرد داند و مجله سنی و شبی
 سخن پرشانی است که فساد انگیزان بسان می آید که ازین
 رای حقیقت می کشاید و نه ازین دل آنگاه بدست می آید
ماله دنیا سراسر است و آدمی در گرفتاری آن هیچ درج
 نظری نمی آید این **رباعی** در دانه خوانی تو بستر داشته ست
 نیست و هیچ خبر از این راه که آمد
 ابرو را که است بیاورم که هیچ است مامین ساج
 که اگر دنیا خوردیم چه آخر دیدیم این که دنیا هیچ است

در میان قریات بی نهایت بود
 و چنان در حالت نیست
 فی التذلل خود اگر چه نیست
 که مانند عفتا خجسته از دست
 بیو است
 سبب درین صحن
 بنیان او بهیچ نیست
 بخود می کشند
 بگفتی عسر باد را
 عسر در این سراسر باد را
 گویان خف الهی که زانی
 این گرده غالی فی ارسول در خفا بود
 براق می رود و در دوا
 مع می آید و در دوا
 فلان از دینهای خود را با دوا

نظر من شود
 بن اینها من خفیه اند
 راست آمد و با او رفت
 و از این سر گذشت و
 در این راه که آمد
 و از این سر گذشت و
 در این راه که آمد

در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است

مالک الهی هر دو را و رانی است و هر دو را سامانی ایمنی و در و اما در را
 که از ابتدا تا به روز و رحمت کرمانه تست تا دم آخر در همان احسان
 و حسن قبول خود معالجه بن و بسا مانگان شمع تحت سیول خویش
 معاوضه فرمای تو گری کار تو گریست از وجودم میسر کان عدم
 است مالک عقده خاطر گرفته دلان و اشدن مشکست و
 اسباب شادمانی پیش این محزون خاطران منفصل و فتنه
 اندکی دل این مصیبت و دیگران میکشد جز گریه از اینان هیچ
 نمی آید که گریه را هم دل خوشی میباشد رما می آید که دورد
 عشق می سید اسباب طرب و گرازیست جسته سدریش
 نهفته ام بر آید دل و چون نخیه و میکده خاطر می شکند
 مالک سخن چند روزه است که من هم درین گستان چون گل
 شکفته داشتم و زلفه سخنان نعر بخاطری انباشتم و محال
 گوناگون را از خنمای رنگارنگ رسک گلدار تنه نمود و با صفت
 داری بر در کس و ناگس می نمودم و التون که مانند غنچه بر مرده کب
 دل افسه و در سینه بافتن میشود چنان خشکی و دل سرد
 و در مزاج ناراج شده بهر سیده و خاطر فامرا آن قدر بسوز
 که وحدت کشیده خلوت دوست ساخته است که چه حاجی و حاج

در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است

در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است
 و در این عالم که همه را در آتش است

منذی و فی الضعیف
و فی الضعیف

[illegible]

上

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افروزم و از این
و از روشی نظریت را برین
مفهوم در صورتی چون
نقد می بیند و باطنی جلوه می
بخیزد و بدین تحقیق پی
یا جاری ای میشود
محیط تحقیقی و پس
کتاب است عشق را بیان

19

در آید و مانند در بطی بود و شد
 و حسن آه بغایت الی من
 بجایگاه آفریده ام تن
 عجب دل صدمه باره دارم که ملام
 سرگرم ناله و است و عجب
 گریه و زاری آید و بخش
 سیاه در حزن آید و بخش

مناجیه و خیرات سب ندارد پس از دو حال خالی نسبت به خود
شمارم یا مقرب الکل برود و کلام اگر کنم بدینها بجم و اگر نگویم
مصدان لا یخافون لومة لایم خالفان خیراً قاله کمال
الهی الشاعیر مجنون بخواند و موافقان با موافق کیمه و ما
صاحبکم مجنون میدانند و الله عایم بذات الصدور
رباعی ایدر در اینجا فلک میافام به یک بلوه بگذرد
بیزد در جام به از کاسه خورشید بر برگردون به نیست
نصیب عجب خون فاش نام له می نفس تقویت معاله رویت
مبینمایه و از متابعت نفس ضعف در قوه روحیه پیدا می
و کامیابی برود و کجا محال است و نفس شکنی برای آدمی محال
و ذلک نقل فی الغنیة الحکیم رباعی ایدر درین نرم
انجام به مشکل که دو کس شوند بر سر جام به مفصود و دل
بگشت کجا حاصل به نیست الا شود چو برگردد جام نام له
عصر خند نام برودم اما به هر کس راحت یرسم و
اگر حیکت کاسه نصف چون فروم لیکن با قدر به به هم
ان اردن بر دامن و با به تسلیم به نام فروی
و در این روزگار نیم در خاطر آدمی به شستم

در دایره ای که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این دایره ها
که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این دایره ها

[illegible]

در سیم با جادوی ساخته و تیش غم پیوستی حوکان محلقه
 در دیشان بدو گوشه و میدان همه با جلد ششم ناله ادا
 راه معرفت و سلوک را بگشاید دارد و طرفه کار و بار با ناله
 پیش می آرد و بسا لک بدریغ که نمی باز دو عارف اچھا چھا
 که نمی سازد و اما در حرکت کلام سعادت نمندی را که رسیدن به
 مقصد و مقصد است حقیقت کار می نماید و با سبب اتباع رسول علیه
 السلام بر دلش می کشاید و انحصار الخواص را از ان میان محمدی
 خالص میگرداند و بقوی که فوق آن مضبوط می رساند
 رابع که او ششم و گاه ما گردیدیم پدای در دو جهات همگانه
 صد شکر که رفته رفته ازین گردشها بدو دست برآید
 گردیدیم ناله نذر خودی باریست این را از سر فرود
 آر و خود سری روش آفت باریست قدم درین
 گذار که ما این طریق را به ایم دیده ایم و دیده و دانسته
 نذر ازین کشیده ایم نه اندیشه اند و دنیا که به یاد
 فن و اتم عطا فرماید به بابی ما دوام که ما دوام بودیم
 بکشود و یک لمحہ دوست خوب تن ما سودیم بهنگام
 خود بخود با نیست عظیم پیچند درین معرکه ما هم بودیم

در سیم با جادوی ساخته و تیش غم پیوستی حوکان محلقه
 در دیشان بدو گوشه و میدان همه با جلد ششم ناله ادا
 راه معرفت و سلوک را بگشاید دارد و طرفه کار و بار با ناله
 پیش می آرد و بسا لک بدریغ که نمی باز دو عارف اچھا چھا
 که نمی سازد و اما در حرکت کلام سعادت نمندی را که رسیدن به
 مقصد و مقصد است حقیقت کار می نماید و با سبب اتباع رسول علیه
 السلام بر دلش می کشاید و انحصار الخواص را از ان میان محمدی
 خالص میگرداند و بقوی که فوق آن مضبوط می رساند
 رابع که او ششم و گاه ما گردیدیم پدای در دو جهات همگانه
 صد شکر که رفته رفته ازین گردشها بدو دست برآید
 گردیدیم ناله نذر خودی باریست این را از سر فرود
 آر و خود سری روش آفت باریست قدم درین
 گذار که ما این طریق را به ایم دیده ایم و دیده و دانسته
 نذر ازین کشیده ایم نه اندیشه اند و دنیا که به یاد
 فن و اتم عطا فرماید به بابی ما دوام که ما دوام بودیم
 بکشود و یک لمحہ دوست خوب تن ما سودیم بهنگام
 خود بخود با نیست عظیم پیچند درین معرکه ما هم بودیم

در سیم با جادوی ساخته و تیش غم پیوستی حوکان محلقه
 در دیشان بدو گوشه و میدان همه با جلد ششم ناله ادا
 راه معرفت و سلوک را بگشاید دارد و طرفه کار و بار با ناله
 پیش می آرد و بسا لک بدریغ که نمی باز دو عارف اچھا چھا
 که نمی سازد و اما در حرکت کلام سعادت نمندی را که رسیدن به
 مقصد و مقصد است حقیقت کار می نماید و با سبب اتباع رسول علیه
 السلام بر دلش می کشاید و انحصار الخواص را از ان میان محمدی
 خالص میگرداند و بقوی که فوق آن مضبوط می رساند
 رابع که او ششم و گاه ما گردیدیم پدای در دو جهات همگانه
 صد شکر که رفته رفته ازین گردشها بدو دست برآید
 گردیدیم ناله نذر خودی باریست این را از سر فرود
 آر و خود سری روش آفت باریست قدم درین
 گذار که ما این طریق را به ایم دیده ایم و دیده و دانسته
 نذر ازین کشیده ایم نه اندیشه اند و دنیا که به یاد
 فن و اتم عطا فرماید به بابی ما دوام که ما دوام بودیم
 بکشود و یک لمحہ دوست خوب تن ما سودیم بهنگام
 خود بخود با نیست عظیم پیچند درین معرکه ما هم بودیم

نهای از انبار دوله ادرز ز غنای منافع
تجارت و مکاره ای از بار سبک و کمر
نیکو و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی
ناله آدمی در دین خود اگر چه از قرش امکان تا عین
بنازد اما بازنده خانه عبیده خود بدین نمی نهد و انسان
بزرگم و بزرگوار در چند مقدر این مطلق سازد لیکن از دام تقید
خویش نمی جدد راعی بر چند که اندیشه ز حد پیش کنم
صد گونه نظر بدل ریش کنم لیکن بیگی جو طایر قند
پرواز در آشیانه خویش کنم ناله عشق مطلق غم آفری
ست که مطلق معین از معاشیق مجازیه نباشد و معاشیق
مزاجی نیز از مصلحتی است اگر چه فی حد نفسه فقط در طبیعت
مودع بود متعدي شدن الی غیر و متوجه شدن تماشاء
سیر و خروج و نیست صرف کیفیت عشقه در دل آمدن برای
پریشان خاطر بی کفایت است و نزد ارباب عقل معبر به
خلالت رباعی این عشق را سخت جبل است است
در بزم شعور مفضل است است است است است است است
شول است است است است است است است است است است است
را نگام باز پرسشی و پرسشی و پرسشی و پرسشی و پرسشی
دشمن خویش است خدا افضل نماید اعمال و احوال بر
بر کس و بال کردن دوست و سوال و جواب بر شخص مطلق

۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان
الغياث
المنير
الهدى
الرشيد
الذي هو
المرشد
المستند
الذي هو
المرجع
المستقر
الذي هو
المرشد
المستند
الذي هو
المرجع
المستقر

الکتاب فی الفقه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

کبریا در این عالم
 و ما فاعل
 کبریا در این عالم
 و ما فاعل

رباعی در سال هر سده است عشوه گران به چون هیچ
 نموده دمن هر جا دوران به بر ذره این دشت ته دامن
 دیدیم که دارد آفت نی بختان ناله خلوت در کجمن از کفیا
 طریقه لغت بندیه است و سفر در وطن بر از حالات دارد
 اهل این سلسله علما این بر گزاران در عین انجمن کثرت جان در
 قلوخانه وحدت بار یاب اند و هر جنت که از خانه انزو
 بیرون نمی نهند اما از زبان بسیرفتن ای الهمی شتابند
 عالم از وجود چنین و ستمیران روشن است و فانوس تن
 این برگردگان باعث رونق این انجمن یهدی الله نوره
 من یثا رباعی مادام که ایدر دورین این
 چندی که محوسن لافوس تم به در راه فتاد می زبان
 نشینم به چون شمع ز بس گرم سفرد و طعم ناله دروش
 که زنده دل مرده نفس می باشد رسوم دیاداری ازو
 سر انجام نمیشود و فیکر که ازاده طر و ارسته تلج
 می بود به بار جنس ای میگردد اگر اقر با دو سنان
 دیاران موافق البته چنین تار کفی بار امعان میبند نمود
 و از طریق صا خواهند و اگر غیب انفسان در کشان مستند ترک

کبریا در این عالم
 و ما فاعل
 کبریا در این عالم
 و ما فاعل
 کبریا در این عالم
 و ما فاعل
 کبریا در این عالم
 و ما فاعل

کبریا در این عالم
 و ما فاعل
 کبریا در این عالم
 و ما فاعل

ترک مذهب اینها اولی و کمالی است از باطنی که در شمار
 احیاء بودیم و یاران مضروف و دستهای بودیم و اکنون
 در سوره خویش در آید که ما دام که بهیم بدینا بودیم و نه
 بدان وقت نظر بر خویش میکشید و بماند این و آن
 پس مینماید همان محو مشاهدگی و خود مطلق و
 جبر اولی و تعلیم دی تجلیات حق میشود و ترجمه می یابند
 و خودی یابند و هر چه می بینند در خودی بینند
 ای و الله حول یز الم و قلبه به ده کت الشی
 می شود و کرمی و فی انفسکم افلا تتبصرون
 و بداند نامی این نامی بود مدام نماندای برگی خود
 می کنند و بسوی گزشت بنی نیروند ما در انفس
 افاق تیر را می نخله سیر انفسی اشخاص الشی
 و ما سوی نقد و اخلاق هم اعتباری از اعتبارات
 ایشان رباعی نی سوی زمین نه آسمان می
 فی سبت و بلند این و آن می بینم و خودیدار خود
 ستم ابد و خود را بکشد در جهان می بینم
 ماله ای یاران ما هم درین جهان محاسنی بودیم

195

۹۳ **ناله** زنیاد که هیچ و فانی میگوید با اعتبار کم فرصتی زندگانی
 ماست والا آسمان و زمین و دیگر مافیه خدا دارند فانی خود را
 مانند که بر چند قیامت بقضی آمد نیست اما کسی را وقت من
 معلوم نیست **وعلیها عند الله بسره الفصل** تر و تازه بدن
 این باغ بهر دو دل ایام **سرمه و عشق** هواپی گلزار جهان
 متعلق بسلامت زهر مزی و گرنه هسته شجر و حبه و وجود
 دیگر کج کارید و قدر اینهم بدر دانی حضرت انسان می
 انسان نیست که آبروی روی زمین است **فتبا** **یا الله**
الحذیقین رباعی پیر مرده گل جهان از مردن
 افسرده دل تلق ز افسردن ما با ما باعث اعتبار عالم
 بودیم و دنیا گردیده هیچ از مردن ما **ناله** هر چند که عالم
 اثرات موجوده شوا امتیازات اعتباریه بر انگرد و از زمین
 غیریه معلومه فتنه و شتر غوغای او من خیزد لکن شاید مرتبه
 ما اعتبار را باید که از این شهود متقاطع این همه اضافات
 نباید در میان خلو کانه نهایی و کلیاتی و ذات سکونت
 نسواید و تصور بی حقیقت تعینات کنه فریفته فشو و دم
 متغرق در حضور و شهود معنی زلی کیفیت ذات المصیبه

[illegible]

۲۹

44

AA

AA

الحسين بن علي بن ابي طالب

من بن علی و ائمه اطهار
کدام است که در این دنیا
از ایشان جدا شود

五

نیمه پندیده بر سر خورشید
 خورشید بر سر خورشید
 خورشید بر سر خورشید
 خورشید بر سر خورشید

بسیار از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال

و بدوای طبعه سرمانند پس از اجه غم و کد ام شکر کار ساز
 او شکر کارهای او کرده و میکند و خواهد کرد و بنایت الهی
 خوب گذشته و خوب می گذرد و دلش از الله اله اله خوب
 خواهد گذشت الحمد لله الحمد لله الحمد لله الحمد لله
 برایشان نشود و خاطر ما به جمع است خواست باطن و ظاهر ما
 ما را چه غم است در وقتیکه بود و الله و محمد و علی صلوات
 ناله هم عشق آه سر دست و منتج از ناله عند لب
 در دلبار گل و گلشن از عند لب است و کار عند لب
 حبیب من ناکاره چون دل عاشق اگر چه به سر کار
 نمی آیم اما اگر با از حبیب خودم در چند که من آواره غیر
 از آوارگیهای منسایم لیکن رزمه بر دانه ناله عند لب
 خویشم اگر درستی اعمال نیات است پس البته
 ان الله تعالى الی مال من نجات است بر چند که
 بذات خویش نالایق اما برای خواجه خود بنده صادم
 ز با عی بر چند نیم بذات خود لائق تو به لیکن دارم
 محبت صادق تو پندای حضرت عند لب والا
 درگاه به به عاشق گلشنه می عاشق تو ناله ششیر

بسیار از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال

بسیار از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال
 مستطمان از احاطه کمال

بیت الغزل
 دل ز دست
 دیمه چیدن بایست
 کعبه شوی در آتش
 بلبل از دست
 سخاوت خود را بی زاری
 انقیاد اسماء ظهور است
 تنهای من
 بی بی از دشت عشق
 سر بر این گلستان بی باقی
 بر سر در می شکفته
 در صفات این گلزار سیب
 گلستان ادراک درین بین
 دست و پا لاله از دامن
 بی بی از دشت عشق
 سر بر این گلستان بی باقی
 بر سر در می شکفته
 در صفات این گلزار سیب
 گلستان ادراک درین بین
 دست و پا لاله از دامن

بر حسب هر کام بود مردن تو باز مردن خود منرس و از مردان
 ناله راحت اگر می خواهی بخت کفشی بزداز و آرام اگر مجوی
 بر سج بردن باز غم خواری عجب خنده است بجوی روح
 انسانی و غصه سر و خود زدن طرفه دو انیست لایق
 تا مقصد و جهان نظر چنین خاتمه و مال کار کش و در دام لذت
 و الم بالفصل میا شربت مرگ را در زندگی بکام جان گوارا
 کن نایبست مردن تلخ کام نشوی و قتل دنیا را پیش از آنکه از دنیا
 روی تسلط نما تا هنگام رفتن ناکام نگردی که خواه و ناخواه از
 مردن در پیش است و گرفتاری محبت خود و بال خویش
 رباعی بر دم باشی ز ریح بردن راضی و در غمزدگی
 غصه خوردن راضی و خواهی که شود خاتمه بالجمله ترا وقت
 مردن شوی ز مردن راضی ناله درین بگذر غافلانه چون
 هر کس چشم باز دارد بلکه بعبرت کشا و در موسم بهار
 مانند گل خنده خود را خنده بهندار بلکه در لایق تصویر
 و اما آن اسیر را بر از ربا حسن شتهیات تقسیم از در طر
 بر آبی گلچینی طایبات طبعیه تماشا بلکه دامن دل را از قفل
 این دامن بر صحن تاخار گرفتاری با سویی در پای

[illegible][illegible]

مدد پای خاطر ازاده تو خشد و بسوی رنگ امیری شکوه نای
 مبین ناعنن ضبط از دست اختیار تو نرو و صاحب انی
 که پاد راه استقامت میگردد بالکل دست از تمنع اینجا
 بر میداند و خوشی را ناخوشی می شمارند و راحت را رنج می
 بندارند **رباعی** آنکه درین باغ بعیرت دیدند در گوش
 شدند گرد می خندیدند و دامان امید پر کردند از گل چون
 گل دامن ازین گلستان چیدند **ناله** معرفت و عرفان بطبع دل
 را از گرفتاری بیا سویی انشد آزادی سازد و وجود اعتباری
 همه موجودات مکنه را از نظر اعتباری اندازد و جانیست که
 موجود را بر طرف وجودیه او غالب می گرداند و ذات خود آن
 موجود را معدوم می نماید چه وجود بالذات نصیب حق است و
 پس و این موجودات کونیته اند و آنها معدومات اند پس
 عارف که حقیقت بین می باشد خط لا بر همه آنها کشیده و
 بموجب کلمه طبعه وجود را بغیر مال لفظی بخت مختص بذات واحد حق
 دانسته و شئی از همه می بیند و بکج توحیدی نشیند و از بار
 کثره مجازیه رومی گرداند و خود را بر آن بمشاهده و حده
 حق بدارد **کلامی و جبهی للذی قطعه السمو**

این کلام در تفسیر این کلام است
 و در بیان این کلام است
 و در بیان این کلام است

این کلام در تفسیر این کلام است
 و در بیان این کلام است
 و در بیان این کلام است

این کلام در تفسیر این کلام است
 و در بیان این کلام است
 و در بیان این کلام است

الا انظر درست خطا طبع شده
و مقیم در کوه خیمین میجا
نماز کی این بنامند که
مغفرت است از نفسی
مسدود آن سبقت پذیر
تکمیل و این یک نژادان
که برادر است او نیست
کلیه مریدان

[illegible]

۵۳
بال ارتقا و دنیا دور از نظر
می اندازد و در محفل اهل علمین
بسیر بقرین برودن
کلمای او سیر یازنی
و دیوان خانه و نه نشین
امرا و سلاطین

[illegible]

آنکه می باید و من الان که در این عالم جاری است
و کیفیت فنا و بقا در همه عالم جاری پس چون مقبول
در گاه حضرت ذوالجلال و الاکرام فروتنی و خاکساری
حقیقت بیان با بصر دام نبرد بسیاری که نشنیده و در
پیشگاه ادب از سر قدم ساخت می روند و دعوی
مائی و منی و مگر لب می کشانید و همیشه با فقر و انکسار
پیش می آیند و بر خط تری از دعوی وجود می نمایند
و بر نموده لا حول و لا قوة الا بالله می سرانند و چه
جای فخر و وجود ستار که خود را نیک عدم می دانند
و خویش را بالکمال می دانند و محض می خوانند و اگر از
اثر وجود مومنین و جلالی از ایشان تصرفی و کرامتی
هم سر میزند آنرا مضاف بطرف نفس خود می گردانند
و همان در قدرت نمایی حق جبران می مانند و بزم
نمائی قلبی خود را از دسادس و خطرات خود
ببینی مگر نمی سازند و از شرم چون آینه سر را
شده مانند شمع از تحلی الهی می گذرانند و بالعرض
از عیبی وقت خود هم نهند نفس خود را که احباب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
ایده اما از شایسته غفلت امریه خالی نیست و اگر مطلق
گشته از نجاست که حضرت خیر المشرقی علیه الصلوٰه و السلام
نظر بر حقیقتش آنرا نیکشوده موجب انانیت منظم خود را
داخل افراد و غیبه آن مشاهده نموده خطاب حضرت علم
حقیق کرده فرموده که ما عرفان حق و غیرتک و ما
عبدان تو عبادی پس بر آن با عرفان را با که نیست
رسول خود یاد خود دوام الگانی بکن سجانه خود را از ملامت
ستار و بوالهنگار سر تا پای خیر محض گردد خیرات خوش
را ملایق در نظر سازد و بدین تصور لو شدد مقابل بر آدم
چون المیس بدعوی انانیت نه بخردش رباعی در اصل
چو خلق عطا آفریندی بد آنکشدی آنچه پیش آید
ناحال همان غافل ای در دج شد و در خواب اگر جواب
بیدار شدی نه که نزد زندگی بغفلت بمانی و در فکر است
ضرورت خود را نشد سازنی و باینکه در دج باشدی
گرفتار در همین حالت و مردمان حقیقت فهم داده
اند و نیاز دارند و حال را در این مرصعان ایجا آفریند

بیت
بیت المثل
که نودل بر خاسته از دنیا
مبارک عالم بالاست

بیت
بیت
همین قلب قلب است
بیت
بیت
بیت
بیت

بیت
بیت
بیت
بیت

بیت
بیت
بیت
بیت

باری حق مهربان در بهشت و در دنیا که
 فیض تو نوازده چنان نیست که
 شش و خوام ز صیانت
 نقش عاصی صیانت
 یی بستند و شایسته
 دیار و می بند
 صاحب دلان
 ۵۸
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

[illegible]

من بماندند در روز بر شمس درون از دوشم سمس
 و پستان گرم جوشی و دوشم دارم که نه ای بی انگلی از با
 سوسلی بجائی دیگر از اسامی متعین سوسلی از شام سوسلی
 از خود میرم پوزم خوش و چشم بجائی ایستاد و در
 از الطهور اسودای لیطهر و کاکلی کلید آرد و در
 خود و ش من نه مشهور حق است خود و در
 گشته و مرا خدای این ساخته و بجهت پیرداخته
 جبه بیان بخایم تمهید بر سر باز آرد و دست سودای
 خود سوسلی من بگرانجا نید از دست و داختمار
 من بماند قسمت است او است و در جبه از من ظهور می نماید
 همه از دست تمهید اختصار و چون قسمت باشد بدست
 دیگری بکار من کار وی است کار او کار من است و در
 این چنین نمایم و مخلوق برائی پیر پیر است و نسبت ایست
 پس هر که پیر است و با ایسان است جان من است
 و محبوب دل طایان من مقطع عاشق عشق باری
 از دل و جان بکدر و در و در و در دل از خود
 و دلد از نیست و یا الله التوفیق و هو خیر فیق

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸

در مجلسان بود و بنیان محکم و حسن احاطه گشتن در آن
 از دست برد و غفلت آن تصور و در خنده دیدن بصیرتی که هر
 بحالت حضور و مشاهده است می نماید و در وقت و مکان
 و در نای انجمن و دلای ایشان می فرایند و اینست که در
 همه مجلسان دل ما گشته آن در دیده دیدن نماید و
 در روزی که با عیسی بنی و حالت حضور و غیبت چنین
 روشنند آن که بدولت دوام رسانده الهیه مشرف
 اند و گشتن می باشد و فراموشی حال و استیصال که طول
 المثل می باشد خاطر منوال این انگه در می سازد و همه
 احاطه و غایب یکسان می باشد و همه اطراف و جوانب
 بهمان نور اخلاص می باشد همه حضور و غیبت و
 دلان بر یک بند باشد و بزرگ شمع یکسانست حکم غیبت و
 پس اینجا پس ای در دل سرد اگر تو از این حضور
 خضر جل سلطان اگاهی داری و در منظر ظهور تجلی
 او مشاهده می نمایی باید که یک لحظه از وقوف قیامی که
 مراقبه نیست بخیر نباشی و از طرف تصفیه قلبیه
 و انجمنی آینه دل یک نفس غافل نمایی

در مجلسان بود و بنیان محکم و حسن احاطه گشتن در آن
 از دست برد و غفلت آن تصور و در خنده دیدن بصیرتی که هر
 بحالت حضور و مشاهده است می نماید و در وقت و مکان
 و در نای انجمن و دلای ایشان می فرایند و اینست که در
 همه مجلسان دل ما گشته آن در دیده دیدن نماید و
 در روزی که با عیسی بنی و حالت حضور و غیبت چنین
 روشنند آن که بدولت دوام رسانده الهیه مشرف
 اند و گشتن می باشد و فراموشی حال و استیصال که طول
 المثل می باشد خاطر منوال این انگه در می سازد و همه
 احاطه و غایب یکسان می باشد و همه اطراف و جوانب
 بهمان نور اخلاص می باشد همه حضور و غیبت و
 دلان بر یک بند باشد و بزرگ شمع یکسانست حکم غیبت و
 پس اینجا پس ای در دل سرد اگر تو از این حضور
 خضر جل سلطان اگاهی داری و در منظر ظهور تجلی
 او مشاهده می نمایی باید که یک لحظه از وقوف قیامی که
 مراقبه نیست بخیر نباشی و از طرف تصفیه قلبیه
 و انجمنی آینه دل یک نفس غافل نمایی

در مجلسان بود و بنیان محکم و حسن احاطه گشتن در آن
 از دست برد و غفلت آن تصور و در خنده دیدن بصیرتی که هر
 بحالت حضور و مشاهده است می نماید و در وقت و مکان
 و در نای انجمن و دلای ایشان می فرایند و اینست که در
 همه مجلسان دل ما گشته آن در دیده دیدن نماید و
 در روزی که با عیسی بنی و حالت حضور و غیبت چنین
 روشنند آن که بدولت دوام رسانده الهیه مشرف
 اند و گشتن می باشد و فراموشی حال و استیصال که طول
 المثل می باشد خاطر منوال این انگه در می سازد و همه
 احاطه و غایب یکسان می باشد و همه اطراف و جوانب
 بهمان نور اخلاص می باشد همه حضور و غیبت و
 دلان بر یک بند باشد و بزرگ شمع یکسانست حکم غیبت و
 پس اینجا پس ای در دل سرد اگر تو از این حضور
 خضر جل سلطان اگاهی داری و در منظر ظهور تجلی
 او مشاهده می نمایی باید که یک لحظه از وقوف قیامی که
 مراقبه نیست بخیر نباشی و از طرف تصفیه قلبیه
 و انجمنی آینه دل یک نفس غافل نمایی

و مظهر باطنی و اعیان باطنی بر ساری که نواز و دهر
 لغنی که منشی الحال دارد و عجب و دوات و نعمت عظمی است
 تتمه سانی به سبوی جامی را نجه باشد و اعیان
 بسازی نیست و فی ربانی و چون باشد
 کمال قوت می گیرد و نسبت حضور و شایسته علمه
 تمام نموده تمام مستغرق است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث لغنی بالکلیه بند می گردد و بشاید
 الهیه و حضور خباب او و مانی تواند زد و ساکت بخش
 باطن او میشود و با وجود یک مستغرق و معارف باطن
 است و در بای ذوق و شوق در سینه اش پیش
 زنده بر زرد سکونت و اطمینان باطنی او خلل اندازی
 گردد و چون شهود آن همه زبان در اعیان ساکت می باشد
 و بالکلیه و اعیان اضطراب است همان بر یک حالی ساکن
 و بر فراست حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 در شایده می دارد نه آنکه حسنی بر زبان می آید
 پیش تو از بانم حرفی بیرون نیاید و گوید است
 چون شعله اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و دوات

و مظهر باطنی و اعیان باطنی بر ساری که نواز و دهر
 لغنی که منشی الحال دارد و عجب و دوات و نعمت عظمی است
 تتمه سانی به سبوی جامی را نجه باشد و اعیان
 بسازی نیست و فی ربانی و چون باشد
 کمال قوت می گیرد و نسبت حضور و شایسته علمه
 تمام نموده تمام مستغرق است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث لغنی بالکلیه بند می گردد و بشاید
 الهیه و حضور خباب او و مانی تواند زد و ساکت بخش
 باطن او میشود و با وجود یک مستغرق و معارف باطن
 است و در بای ذوق و شوق در سینه اش پیش
 زنده بر زرد سکونت و اطمینان باطنی او خلل اندازی
 گردد و چون شهود آن همه زبان در اعیان ساکت می باشد
 و بالکلیه و اعیان اضطراب است همان بر یک حالی ساکن
 و بر فراست حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 در شایده می دارد نه آنکه حسنی بر زبان می آید
 پیش تو از بانم حرفی بیرون نیاید و گوید است
 چون شعله اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و دوات

و مظهر باطنی و اعیان باطنی بر ساری که نواز و دهر
 لغنی که منشی الحال دارد و عجب و دوات و نعمت عظمی است
 تتمه سانی به سبوی جامی را نجه باشد و اعیان
 بسازی نیست و فی ربانی و چون باشد
 کمال قوت می گیرد و نسبت حضور و شایسته علمه
 تمام نموده تمام مستغرق است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث لغنی بالکلیه بند می گردد و بشاید
 الهیه و حضور خباب او و مانی تواند زد و ساکت بخش
 باطن او میشود و با وجود یک مستغرق و معارف باطن
 است و در بای ذوق و شوق در سینه اش پیش
 زنده بر زرد سکونت و اطمینان باطنی او خلل اندازی
 گردد و چون شهود آن همه زبان در اعیان ساکت می باشد
 و بالکلیه و اعیان اضطراب است همان بر یک حالی ساکن
 و بر فراست حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 در شایده می دارد نه آنکه حسنی بر زبان می آید
 پیش تو از بانم حرفی بیرون نیاید و گوید است
 چون شعله اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و دوات

و مظهر باطنی و اعیان باطنی بر ساری که نواز و دهر
 لغنی که منشی الحال دارد و عجب و دوات و نعمت عظمی است
 تتمه سانی به سبوی جامی را نجه باشد و اعیان
 بسازی نیست و فی ربانی و چون باشد
 کمال قوت می گیرد و نسبت حضور و شایسته علمه
 تمام نموده تمام مستغرق است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث لغنی بالکلیه بند می گردد و بشاید
 الهیه و حضور خباب او و مانی تواند زد و ساکت بخش
 باطن او میشود و با وجود یک مستغرق و معارف باطن
 است و در بای ذوق و شوق در سینه اش پیش
 زنده بر زرد سکونت و اطمینان باطنی او خلل اندازی
 گردد و چون شهود آن همه زبان در اعیان ساکت می باشد
 و بالکلیه و اعیان اضطراب است همان بر یک حالی ساکن
 و بر فراست حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 در شایده می دارد نه آنکه حسنی بر زبان می آید
 پیش تو از بانم حرفی بیرون نیاید و گوید است
 چون شعله اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و دوات

سلطان بودی بپندار
 کلام طبعی که از
 الله را شنیدیم
 یی انکار و در معنی
 در محال بود که از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست

البس از وجود شریف چنین روشنی می باشد
 فیض این تابان بزم جهان را منور می دارد
 از این تابان بزم جهان را منور می دارد
 لوجه الله را تاب و تاب می بخشد و از این تابان بزم
 را گرم رومی سبیل الله می گردد و کجالت فنا می نماید
 گردد و شمع روشن در بزم حسن شعله دار و زائک
 گرم رومی تو آب و نمایی در این مقام عارف عالم معرفت
 اصلا خود را در میان نمی بیند و مطلقا بوجود بشری
 عود نمی کند و امور موجوده بالفعل هم چون عالم
 خواب بظنش می آید و دریای وجود اعتسایری
 این موجودات اعتبار به مانند سران نماید و مطلق
 اید و در سطح ظاهر نگشت بر پایه فی الواقع می آید
 اجماعی و الله عليم خبير ناله شده اند که این
 شخص موعوم من بانی عکس کس صاف است و به
 به نماید و شناس همه گشته و کدورت و ناصیه
 را در سینه می بیند من این نسبت اما هر کس بر صورت
 خود مرا می بیند و بطن خویش چون خود می بیند

که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست

که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست
 که بفرموده از دست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

زبان قلم نعل نامش بر الواح دلباهمی نگار و مطلع
گرو کردم بدست کین ذهنی نیز بوشه را بنامش
گفت گوئی باز او بر دم خموشی را بنامش
ای محب بوی دلباهی و لبای خود دست مستی جان ایمان
انسان را بنقد جوده و دست فروش می خواهد که خرید
نماید و از گرفتاری گویند آزاد ساخته هاست
بسوی ذات بلامضافت مطلق توجیه نماید
و منع نفس انبهار از بچ نموده از زینت دین و ایمان
عاشقانه در تبه اسد صوری جلایانه بالا رده برام
قربت و معیت بی کیف رساند و الوش خواند و لب
مع الت وقت گرداند و این خریداران خود فروش
نیز بران دستان را بچین سودای ان خود فروش
میرساند و در حق تعالی و در حق تعالی
سان و ایمان را بنقد جوده می خواهد که خریداری
نماید و از گرفتاری گویند آزاد ساخته هاست
بسوی ذات بلامضافت مطلق توجیه نماید
و منع نفس انبهار از بچ نموده از زینت دین و ایمان
عاشقانه در تبه اسد صوری جلایانه بالا رده برام
قربت و معیت بی کیف رساند و الوش خواند و لب
مع الت وقت گرداند و این خریداران خود فروش
نیز بران دستان را بچین سودای ان خود فروش
میرساند و در حق تعالی و در حق تعالی

مردن در یکا و عاقلان
شما ای بخت و عاقلان
ست او سعادتمند
انسان را بنقد جوده
نماید و از گرفتاری
گویند آزاد ساخته
هست
بسوی ذات بلامضافت
مطلق توجیه نماید
و منع نفس انبهار
از بچ نموده از زینت
دین و ایمان
عاشقانه در تبه اسد
صوری جلایانه بالا
رده برام
قربت و معیت بی کیف
رساند و الوش خواند
و لب مع الت وقت
گرداند و این
خریداران خود فروش
نیز بران دستان را
بچین سودای ان خود
فروش میرساند و در
حق تعالی و در حق
تعالی

مردن در یکا و عاقلان
شما ای بخت و عاقلان
ست او سعادتمند
انسان را بنقد جوده
نماید و از گرفتاری
گویند آزاد ساخته
هست
بسوی ذات بلامضافت
مطلق توجیه نماید
و منع نفس انبهار
از بچ نموده از زینت
دین و ایمان
عاشقانه در تبه اسد
صوری جلایانه بالا
رده برام
قربت و معیت بی کیف
رساند و الوش خواند
و لب مع الت وقت
گرداند و این
خریداران خود فروش
نیز بران دستان را
بچین سودای ان خود
فروش میرساند و در
حق تعالی و در حق
تعالی

فهرست کماله بنایه ظهور ملکبات جمالیه وجود الهی موجب
الطفا و بسجاده موجودات کونیه شده هم چنین حضیر
لمعات جلوه نور غیر منتهای باعث استنار و القدام مشهور
امکانیه گشته و بر آن از شاهاده این معنی اهل عرفان را
آمد وندی بنطرمی آید و بر زبان از مطالع این امارات
را طریقه فتاد بقار و می نماید ای حضرت نور الانوار
سبلتک فرسلا تک پیش کشی آفتاب اسم
النور تو ما نسخ صحیح همه روشن ضمیر ان پاک نفس زکات
باخته اند و مدانی و با بدانی خود را از جلوه پر زاری
تو شناخته اند مطلع از خود بر و ظهور تو بر دم
مرا رنگ و اگر صبح بود بر نفس مرا و لطف لطف
دید ما و کج و امثال هم چنینه چون این صبا
در آن گل افروزی از بخت میرت می شکند و بر نفسهای
این همه نوسانان مخدرات کونیه داغ تازه را در دلم
نقش بین ایشان می سازد و تا هوای موس غشائی گل
عالم ماسوت اینها با غفلت نیندازد و از باغچه
بخطی بکشد گل داع نوی بدل و تا سوتی گلستان می داند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دعای خجسته در روز
روز شنبه و آن خوانده

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

و بر روی آنکه تراستی نبوی حضور و شهود او آرد مطلع
 بر روی آنکه او خواهم نگاه می چشم بردوزم چه چو سوزن
 میروم افشان و خیزان تا نظر دوزم ناله خرابه دنیا
 وادی نامرادی است نه جای غم سرور و شادی درین

۱۵
در این کتاب که در این باب است از آنکه در این باب است

میبوی می باید و لا شفع شخص از این است و می باشد و در
 توحید بسوی غیر باشد و در کثرتی شخص است
 کردن تا اگر تکلفی نباشد حضور اینها در محراب صورت
 و کلاه و شهود و می باشد و نیز برین حضور و اوقتی و
 مدای اینها در حضور اینها باشد و رای الی اینها
 است و برتر از گمان و دویم آنست که ندانی و چون کسی
 نمائی یا دم غیر از فراموشی نباشد شش ما
 بنده شش نزدیک از شش عقل و و اندیش ما و هو اقرب
 من جبل علی مالک اگر کیفیت آدمیت داری
 نعم زبانا کلمات را و اگر غنوة الحسیات را بری
 اگر نه انانیست که شاد و اگر غنوة الحسیات را بری
 معالیه از عالم لذات و علمت ما و اگر طبعیت متواند
 بجز شش است و شش ما چون الطعام ما کل طعام
 از آنرا حقیقت اینست که بر اوج کمال است علمه بسیار
 و در باب نگار بر و اگر جامعیت محمدیست الحاکم
 بر ضراط است و عظمی بگذر و نیست الحسب
 است کتب علی نفسه الرحمة و در همه حال لازم گیرد

فارسه در دل فی نیازی
عاشق هم سبزه سبزه
که بغض از صفا در دل
دلاده از خار

۱۵
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر

و غیر از اشتقاق مرشده شهادت الله أنه لا اله الا هو
و دیگر بخاطر مندرج و الله المستعان و علیه
الصلوة و السلام و اگر کسی بسخن رسالت پس بعت
اولی محمد و در وقت من است و تحت آن است که سینه
و اگر در این بر عمل درین درگاه است همان حمایت احدیست
ما عبدناك حق عبدك برای من شفاعت خواهد
و است آنکه الله یغفر الذنوب جميعا و نه
و ان الله الغفور الرحیم و در وقت است بر ترقی ظاهر و
باطن باید گماشت و هیچ گاه خود را از رجوع الی الله
بجانب نباید داشت تا سر روز معامله قریب تو بخیر در
تراید باشد و تو بهم رسیدگی منتهای در دین تراید
که نه مراتب وصول الی الله را ندانی است زیرا استعداد
این را ندانی و از کوتاهی سلوک خود را تمام شده بدان
تا تمام نشوی و هیچ حالتی را مقام مینداز تا از بخار و
بسیار نمک بر آن در ترقی باشی و پای نیست بلند را بخا
ن و حراش همین ماندگی تو سدره درین رسد
است و الا ان یایان لی یا بان است من استوی یوما فیه

این کتاب در حضور و تفسیر و حق و این است جوید علم
 و جوید علم است از حالت موت و افاقه است
 نمودی کند و این کتاب از مثل عوام نفعی است
 به مشغولان است و متوجه بسوی (زیاد) گردد و
 وجود و آن که عبارت از استقامت و اضافات است
 است و نظر عارف و دو عالمی تمام و مرشد و حقیقی
 است و اثر او با کمالی شدن نفسانه عارف و اما
 وصف در حضور و کیف ذات او تعالی و ایمان و
 شریع و دینی کند و مثل عوام جان نیست کم صاحب
 ان مقام نفعی است متوجه بطرف این اعتبارات انصاف
 است مثل بکار و بار دنیا و غافلانه گردد و درین مقام
 اگر عارف و افاقه نیست نیست با شد و طاعت و عود و
 خطائی است از طرف او نیست که حدت شریف است
 و این کتاب از مقام است از مقام الله و ایا هم هذا المقام
 و این کتاب علیه الصلوٰه و السلام و السلام و السلام
 و این کتاب از مقام است از مقام الله و ایا هم هذا المقام
 و این کتاب علیه الصلوٰه و السلام و السلام و السلام

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

17A

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

شایسته که این بزرگواران را در این عالم بزرگواران
 در درگاه خود بپذیرد و در این عالم بزرگواران
 کوه ساری باید که در این عالم بزرگواران
 و آگاه است از این طریق و در این عالم بزرگواران
 حق راه است از این طریق و در این عالم بزرگواران
 عشقیه هم از این طریق و در این عالم بزرگواران
 گاه دلد است و در این طریق و در این عالم بزرگواران
 حبیبی بود که در این طریق و در این عالم بزرگواران
 زو بودید که در این طریق و در این عالم بزرگواران
 نو شد و اگر غلطی هم بوقوع خواهد آمد که مبتدیان بصحت خواهد
 گشت لهذا مجبور بودیم محظوظی از این بابت است اما اعمال
 بالنیات و غیره و چون ممکن باشد نظام همه عین عین
 مانند اعمال من العکس خوانده می شود و هو القصور و الاحتمال
 کماله خود را ندین علامت تحفیت بن گردیدن
 و از خوش رفتن راه بحق رسیدن نظر از
 خویش بوسیدیم و چنانچه چار گردیم و زمانی رفت
 از خود رفته و به یاد زدیم و اما افسوس است
 که خود گرفتار خود شدیم و تمام در شکست
 و هوس نفسی ماست که با ابرار و اولاد

ای که در این کوه باریک
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا

ای که در این کوه باریک
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا

ای که در این کوه باریک
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا
بازو از دگلان دینوی
چین های منبسط ظاهر
که ذائقه کفایت عشقه کینه
اند دوشیاران طاری
که زبان ظنی بر لبان
رودی بکلمات درجست
زنده اندر اولا

صاحب کلید ده اند
درب بر کرده ایم نقش بیک باجه این نقش
پایانیت ناله بامی اعتباری بر سر خوانده
بوز که تحمل اسرار ساعدند و نه چو چو می توانی که
همین بار از سر تپند گزنی و غور او دنیا و هستی این
وام رباسازی پس خشمگین است که غافلانه
و با رمدگی بر سر برگشته است این سر انگزد نامده
عصبی به حال شوی و زیر بار وجود با مال گردی و
بیش خدا و رسول متفعل باشی و در پی سلامت
بناخن نهامت غراشته و سر و زان
رجسان کسیرای دای چنین مگذرند سر ایمان
بر سر کسیرت او تا و تال انقباط قلبی که
اسب مشهور و مشهور او سنجانه پیدا شود خند
پارس توان فهمید و عجمه در که عقده کشای
تجلیات حق تعالی باشد بینه طما و سحرهای
باید و الا قلب غافل بر سبب سگفته خون کل
ما شمع تحقیق خیز مرده است و دل جانل اگر چه

و نه چو چو می توانی که
همین بار از سر تپند گزنی و غور او دنیا و هستی این
وام رباسازی پس خشمگین است که غافلانه
و با رمدگی بر سر برگشته است این سر انگزد نامده
عصبی به حال شوی و زیر بار وجود با مال گردی و
بیش خدا و رسول متفعل باشی و در پی سلامت
بناخن نهامت غراشته و سر و زان
رجسان کسیرای دای چنین مگذرند سر ایمان
بر سر کسیرت او تا و تال انقباط قلبی که
اسب مشهور و مشهور او سنجانه پیدا شود خند
پارس توان فهمید و عجمه در که عقده کشای
تجلیات حق تعالی باشد بینه طما و سحرهای
باید و الا قلب غافل بر سبب سگفته خون کل
ما شمع تحقیق خیز مرده است و دل جانل اگر چه

و نه چو چو می توانی که
همین بار از سر تپند گزنی و غور او دنیا و هستی این
وام رباسازی پس خشمگین است که غافلانه
و با رمدگی بر سر برگشته است این سر انگزد نامده
عصبی به حال شوی و زیر بار وجود با مال گردی و
بیش خدا و رسول متفعل باشی و در پی سلامت
بناخن نهامت غراشته و سر و زان
رجسان کسیرای دای چنین مگذرند سر ایمان
بر سر کسیرت او تا و تال انقباط قلبی که
اسب مشهور و مشهور او سنجانه پیدا شود خند
پارس توان فهمید و عجمه در که عقده کشای
تجلیات حق تعالی باشد بینه طما و سحرهای
باید و الا قلب غافل بر سبب سگفته خون کل
ما شمع تحقیق خیز مرده است و دل جانل اگر چه

و نه چو چو می توانی که
همین بار از سر تپند گزنی و غور او دنیا و هستی این
وام رباسازی پس خشمگین است که غافلانه
و با رمدگی بر سر برگشته است این سر انگزد نامده
عصبی به حال شوی و زیر بار وجود با مال گردی و
بیش خدا و رسول متفعل باشی و در پی سلامت
بناخن نهامت غراشته و سر و زان
رجسان کسیرای دای چنین مگذرند سر ایمان
بر سر کسیرت او تا و تال انقباط قلبی که
اسب مشهور و مشهور او سنجانه پیدا شود خند
پارس توان فهمید و عجمه در که عقده کشای
تجلیات حق تعالی باشد بینه طما و سحرهای
باید و الا قلب غافل بر سبب سگفته خون کل
ما شمع تحقیق خیز مرده است و دل جانل اگر چه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و در حق هر ارگرمی بجا بخشان بجه کاراید که صفت مجلس
چند آن کافه غمی نماید و درگاه نصیب خات ابان
ست و ناله فاش بر دغالی و از کار توئی زمین سستی
ست و این همه غبار از زهره اش رفتنی کف غصه
علیه فان و یبق وجهه را در و لعل اولاد کرام
و دستان گشتند جمع در زندگی باقی نماند و در
بجاست گرم شد و ناله بار جوهر ششم ناله
ترقی را اشتری در پیش نیست و بر صعود را بهو طی
مرا توش بهیچ حال امید ی ویرین تمنی بالیه
که آخر کاک حسرت برابر گردد و دلدل هم روشن
نخنی درین انجمن چون شعله شکر کشید که بعد از این
مانند شمع پرست تابان شد غرض که بر کالی از وی
ست در جمالی را تغییر حالی است شکر دل کسین
دارد و ترقی ای احوال چه جو غل زندگی کام خود
چند آنکه می بایم ناله الحسده که حق تعالی در خاطر
نندگان خوشتر این بنده آواره خود را راه داده
بر این صحرایان است و مرادوست می دارد

[illegible]

مجلس القضاة
البرلمان
الحكومة

95

Handwritten Persian text, likely a title or chapter heading, written in a cursive style.

در رشته محبت خدا و رسول و مرشد خود حکم در دل صفا
نزل خویش بر نه اند فرود خاک را بریم ولی طریقه و داعی
داریم بیکه بوقت بلند از نظرافت او ده ما و من بیوکل علی
الله فموجبه ناله دوکان کشف و کرامت مکتشا و چون اهل
دعوت همت را برین امور صرف نمائند که این کار بیست و نه
جنبه اطلب است نه شعار مشتمل بر ای رب عجايب
تمسائی انجیمه عالم ان دعا باز محض شعبه از نیست
و فلیته سوزن و حضرات کردن حرف زبانی
خدا را اندکی حیا هم باید و این همه ذوق نوئی نشاید
جساره اهل فرض محتجون می بوند و بر چنین صنایع متفق
می شوند ناله بر حب که صاف طلبشان ساده دل
بان جو این سخن مشغل چون عیار این دنیا و کار
و محبت نفسان مکار از معالای این نفاق مشکین
اسلامی ندارند و همت بدرافت احوال برین حال
ایمان می گمارند اما بموجب از چگونگی حالات اینجا ناخبر
اند و بنظر باطنی همه صورت ظاهر و باطن اینها
نمی بینند و این همه خود از طرف ایشان صاف

وفاقی السید محمد علی صاحب

می باشند و اینها را از راه صفای دل خویش معاینه
میدارند و دیده و دانسته عفو می نمایند
چون آیت کوخیزند ارم به آن حصیت که در نظر ندارم
ناله خانه دل بدام از یاد الله آباد باید داشت
و بر لوح خاطره نقش اسم الله را انداخته باید
نگاشت تا حالت حضور و شهود بهم رسد و بی اختیار
بر وقت باطن بظرف حق کشد و توحید دائمی آتی کند
دفع سنگین گردد و استعراق در مشاهد تقرب
شود و سرور و لذت از همیشه در باطن حاصل شود
و حدیث نفس و خطرات بریشان خلل و جمعیت
دلی نمیندازد و هوا و هوس متوجه دنیا و اهل
دنیا نسازد و صوم و صلوة و دیگر مضامین
و عبادات بخوشی و اطاعت و طاعت و طاعت و طاعت
از کتاب منہج شرعی دست باز داشته شود
که هر چه هست این است و حاصل زندگی همین
و بالله التوفیق ناله برخیز که مرتبه عبودیت مقابل
مرتبه الوهیت افستاده و بندگی را با خداوندی غریبه

اسم المفضل مکرر سجدانه است و من یضللہ فلا هادی له
 این فاضل این بر دوا سم متضاد و بر با طریق
 بازی کفر و اوست با هم است و مومنین و کافین و
 مخلصین و منافقین که بمنزله همدای طرفین اند مدام با
 هم دیگر می جنگند و از هیچ طرف بازی یافتن نشود
 و گاهی جانب است از طرف ضلالت غالب می شود
 و گاهی از ضلالت برکنده است از ارجح می گردد و فلک
 دوار همیشه در اطراف زمین لیس و ظاهر ظلمت و نور کفر
 و دین نابجا است و احقش از بدست بروردگار و کفر
 شاء الله **و اذ قور و بیا** و از فلک بر دم
 نزاع نفر و ایمان را باید دوزگی در جهان افکنده
 از بس **سحر** است **ناله** کلام بر شش نفس از مقام
 از خبری دهد و فقر و محنت بر کس از مرتبه او
 اطلاع نمی بخشد و سخن اهل حق خود شاید حال
 ایشان است و بگوید ایشان دال بر کمال ایشان
 و تحسین و غیر تحسین کسی کاری ندانند که خود آنچه
 حق سعت بیان می بکارند فهمیدن کلام چنین غریزان

99

5.6

تخته تخت دل بار بایست
سبب دیر است
عشق جیتی که بر راه لایق فزون
دسته لایم میروند از حالت
اینان بوشیدان دینوی
الگاه غی شونده که در خیالات
داوایم این گشت را نگرش
خونی ننگ دنا موسی
طبع ازاده
۱۰۰
ان داستان
این محبت
تخته تخت دل بار بایست
سبب دیر است
عشق جیتی که بر راه لایق فزون
دسته لایم میروند از حالت
اینان بوشیدان دینوی
الگاه غی شونده که در خیالات
داوایم این گشت را نگرش
خونی ننگ دنا موسی
طبع ازاده
۱۰۰
ان داستان
این محبت
تخته تخت دل بار بایست
سبب دیر است
عشق جیتی که بر راه لایق فزون
دسته لایم میروند از حالت
اینان بوشیدان دینوی
الگاه غی شونده که در خیالات
داوایم این گشت را نگرش
خونی ننگ دنا موسی
طبع ازاده
۱۰۰
ان داستان
این محبت

کمال است نه که تعریف و توصیف کسی بر اثبات سخن بسیار
فرد خواهم در دوازدهمین اثبات حقیقت
کلام من بود پس در سخن بنگاه من والله اعلم ما نقول
وکیل مال خالق ارض و سما از ابتدا سوز گداز
محبت و شوق و کیفیت و حالت حرفان و ذوق در
خلق من سوخته جان دل بریان و دیت فرموده و فر
ایمان و غفلت غایت نموده بنا بران در این بخش
می سوزم و نهایت الهی درین ظلمت کده روشن چون
روزم مطلع سخنان سوز و گدازی بود از اول
ضمیر ما به بزرگ شعور میسوزد دل روشن ضمیر ما به
و این بنده از زده جان نه از دست زمانه چون این
رجب به خاطر است بلکه دل بیازم از این نمودنی
محبت سرشار از در و درخت نامحرم است از صلی
الله با حسن الاصل مقطع حبان معلوم می رود
از رده دارد و سر اباد در بار و اکلانم خواهد
ماله در آخر شب تنها من از تخیل گذاردن و تخیل
و شمع متوجه الی الله ماندن مرا بسیار خوش می

سند این در حال
عشق جیتی که بر راه لایق فزون
دسته لایم میروند از حالت
اینان بوشیدان دینوی
الگاه غی شونده که در خیالات
داوایم این گشت را نگرش
خونی ننگ دنا موسی
طبع ازاده
۱۰۰
ان داستان
این محبت
تخته تخت دل بار بایست
سبب دیر است
عشق جیتی که بر راه لایق فزون
دسته لایم میروند از حالت
اینان بوشیدان دینوی
الگاه غی شونده که در خیالات
داوایم این گشت را نگرش
خونی ننگ دنا موسی
طبع ازاده
۱۰۰
ان داستان
این محبت

لایه و کرب و زاری و حزن و غم و غایت کینای می نماید
 و قیام عجب عجب الطاف و عنایات می نماید
 بدو دارم که بدام تو فتنه بجهه گذاری این حققت
 عطا شود و هیچ شب از دست من بدست نگاه به
 طبل زد و فر و خوش آمد ز شرم جو
 با گریستن و گارم جو شدم ست به کار این نال
 به چه احتیاج نوشتن اعمال این نامه سیاه است
 بر عضو این غاصی مقرر برای خود گواه است
 رسد نامه علمم به عضو عضو من زبیس گواه بود
 اگر چه من گویا اگر نصیتم لیکن نسخه اکسیر غفلی
 بدایم نوشته سیاه اضطراب معشیت مرا
 زان شب خود سوخت و من قلب را داد
 و نه گذران تو کل خوب گذاخته و تمام احوال حضور و شهود
 و نش زنده دل شادمانی حکایت کسار و تواضع آراسته نموده
 خالص غمای دلی و کبرای نفسی غایت فرموده و
 نفس خل گردد و حلال مشکلهای طریقت
 گردانده و دست من بدست نگاه گرفته بامیشتها

[illegible]

میسرند و بر سر از گرفتاری اعتبارات خود
 در شوق و محو حاصل می گردند و هر
 گاه که می شود که این دریایی بی پایان و نیکو
 غایت خود را اید و ساحلها ناله و زاری
 هستی و نپاوی که بیش از اضعاف احلام خود
 و دیدم و نعمات بی اصول و عادی ما و من که ز کمر
 عمام نبود از بر کشیدیم اکنون بخت الهی
 بر او از صدمه که گفتم العفو و سیم و مانند شمع
 گاهی یک دو نفس در فانوس تن مجبوریم حق تعالی
 با کعبه گرداند **مطلع** و سب که بوده عوالمی اید و
 دیده ام من در این دنیا که من شنیده ام
 و سربلندی درین خاک که ان ذلت نشان بلند است
 با استغامت از ریاست و کبر یاد مکان سراسر
 امتحان نصیب این و سنگان با غنایت همه چون
 گوه سربلندی می زیدم که اینجا بی بدامن خود
 نمایی کشیده ام من غنیمت قنع دل من **طالع ناله**
 عین نقد درستی بیش باعث افتد را اود

چون در این دنیا که من شنیده ام
 و سربلندی درین خاک که ان ذلت نشان بلند است
 با استغامت از ریاست و کبر یاد مکان سراسر
 امتحان نصیب این و سنگان با غنایت همه چون
 گوه سربلندی می زیدم که اینجا بی بدامن خود
 نمایی کشیده ام من غنیمت قنع دل من **طالع ناله**
 عین نقد درستی بیش باعث افتد را اود
 ۱۰۳
 در این دنیا که من شنیده ام
 و سربلندی درین خاک که ان ذلت نشان بلند است
 با استغامت از ریاست و کبر یاد مکان سراسر
 امتحان نصیب این و سنگان با غنایت همه چون
 گوه سربلندی می زیدم که اینجا بی بدامن خود
 نمایی کشیده ام من غنیمت قنع دل من **طالع ناله**
 عین نقد درستی بیش باعث افتد را اود
 ۲۱۱

نور از دیده
 از این عالم منکم
 از این عالم منکم
 از این عالم منکم

داده که او را دل خوش
 دل خوشی که ازین بر سر
 دل خوشی که ازین بر سر
 دل خوشی که ازین بر سر

و شکستم حالی فقیر موجب درسی کار او و فی اسرار
 سبب جمعیت او است و جمع اسباب متغیاتی گفت
 او پس در ویش را باید که بر حالت فقر و ناله خود و نیاز
 و حرب از قسم تنوع بدست آید همان وقت بحاص
 نماید که از قی طاهر و باطن او درین سبب و مناسبت
 گذران در ویش همین **فرد** از چشمه نزار
 خورد و نخل غنایم پتی برگی من سبز کند برگ
 برم را **ناله** گردش حال در دنیا ورق گردان
 زمهر زندگی نیست و دوره ماه و سال در بجا پرکار
 حلف بیدار گیسو حضرت محول احوال حل سلطان احوالی
 بجالی که مار اتمی روحانده جان سبوی عوالمی می خواند از
 مقامی مقامی که میداند همان نزد خود می رساند
والله یمخرج الامور کلها والیه المصیر و
 کرد شمشیر باشد برای دوست چون قهپا بسا بهر طر
 هر دم بسوخته او روانم کرده اند **ناله** زلمین دلاان
 گلشن وحدت مانند گل از غم روزگار جگر خون کرده
 اند بلکه بر وضع جبرسان می خندند و در ایش از

است چون خوش قدم بر سران
 که چه افتاده و مانده جاده
 دیگر ره و از راه برادر
 آورده باب رهایی کش
 صورت خاکش بر فراق
 ۱۰۳
 استوار است بیای
 و ازین بیای
 این راه بیای
 به راه این بیای
 به راه این بیای
 به راه این بیای

و زبانی می گوید
 و زبانی می گوید
 و زبانی می گوید
 و زبانی می گوید

و در این کتب مشهوره دیگر چهار اند و زمره پردازان
 کسان حقیقت چون عظمی از مردمان گفایا موشه
 مانده که دل بطلب کسی نمی بندد و غیب و سخنان
 بوطمخنی مایع جلوه یار اند ماسوی را در دل صفای
 این مقدسان گما گذار و دیار او در طلب این بزرگوار
 به اعتبار از گرفتاری نقیذات ماسوتیه سرگردند و
 مدام دل داده در بای می دلدارند
 دل رنگین اگر داری کن خون بهر دنیا بش
 در د چون رنگ خا از دست کس نماند و اختیار
 الله و الله علی قلشی قدیر ناله مدام به نصیه
 قلب و تکریم نفسی که در ملک خود گیری حال خود
 دست باز دار و نظر عبوب نفس خویش کشاو
 هست نماید اندک که انسان کور دل بطرف خود نظر
 نمی اندازد و دیده بینی مردمان شعار خود می سازد
 و آری بی خود نمی بیند به هیچ کس
 از بی غمی نماند اگر اکتفا حقیقت ممکنه
 چنانچه هست بر دل منکشف گردد دست مستی

در این کتب مشهوره دیگر چهار اند و زمره پردازان
 کسان حقیقت چون عظمی از مردمان گفایا موشه
 مانده که دل بطلب کسی نمی بندد و غیب و سخنان
 بوطمخنی مایع جلوه یار اند ماسوی را در دل صفای
 این مقدسان گما گذار و دیار او در طلب این بزرگوار
 به اعتبار از گرفتاری نقیذات ماسوتیه سرگردند و
 مدام دل داده در بای می دلدارند
 دل رنگین اگر داری کن خون بهر دنیا بش
 در د چون رنگ خا از دست کس نماند و اختیار
 الله و الله علی قلشی قدیر ناله مدام به نصیه
 قلب و تکریم نفسی که در ملک خود گیری حال خود
 دست باز دار و نظر عبوب نفس خویش کشاو
 هست نماید اندک که انسان کور دل بطرف خود نظر
 نمی اندازد و دیده بینی مردمان شعار خود می سازد
 و آری بی خود نمی بیند به هیچ کس
 از بی غمی نماند اگر اکتفا حقیقت ممکنه
 چنانچه هست بر دل منکشف گردد دست مستی

از این کتب مشهوره دیگر چهار اند و زمره پردازان
 کسان حقیقت چون عظمی از مردمان گفایا موشه
 مانده که دل بطلب کسی نمی بندد و غیب و سخنان
 بوطمخنی مایع جلوه یار اند ماسوی را در دل صفای
 این مقدسان گما گذار و دیار او در طلب این بزرگوار
 به اعتبار از گرفتاری نقیذات ماسوتیه سرگردند و
 مدام دل داده در بای می دلدارند
 دل رنگین اگر داری کن خون بهر دنیا بش
 در د چون رنگ خا از دست کس نماند و اختیار
 الله و الله علی قلشی قدیر ناله مدام به نصیه
 قلب و تکریم نفسی که در ملک خود گیری حال خود
 دست باز دار و نظر عبوب نفس خویش کشاو
 هست نماید اندک که انسان کور دل بطرف خود نظر
 نمی اندازد و دیده بینی مردمان شعار خود می سازد
 و آری بی خود نمی بیند به هیچ کس
 از بی غمی نماند اگر اکتفا حقیقت ممکنه
 چنانچه هست بر دل منکشف گردد دست مستی

نمی دهند اما چه وقت جان منو چه بارگاه الوهیت بستند
 در سبزه ظهور و شهود حق هستند و اگر چه
 در نگاه نظر بر جای خود بر نمی خیزند لکن
 در سبزه فقر طالی اندازد از سویی می گردند و
 بود جو فیض در گرد اسفند وطن خانه با قدم و
 نهی بخانین مالک تن بروری که حقیقت خود
 نیست است از حق برست از سبزه اردو نفس
 شکنی که علامت درستی ایشان است
 باران رحمت و هدایت ی بار و پیش نما که دل از
 معرفت خود بر نداری سرشته حضور و شهود حق
 است ناری و مال فانی شدی مقرب بارگاه بردا
 نگردی فرو خواستم ایدرود در ماه من
 گامی بر نهی دل خواسته از خود عسای بی
 خاسته الی الله الشهود مالک آفتاب فلک
 احمد ثانی شاه در شعبان نور ظهور خواند
 نظر تاسع شده دیو الطاهر و الباطن و
 در برابر این موجودات کونیه بر تو حال با

در سبزه فقر طالی اندازد از سویی می گردند و
 بود جو فیض در گرد اسفند وطن خانه با قدم و
 نهی بخانین مالک تن بروری که حقیقت خود
 نیست است از حق برست از سبزه اردو نفس
 شکنی که علامت درستی ایشان است
 باران رحمت و هدایت ی بار و پیش نما که دل از
 معرفت خود بر نداری سرشته حضور و شهود حق
 است ناری و مال فانی شدی مقرب بارگاه بردا
 نگردی فرو خواستم ایدرود در ماه من
 گامی بر نهی دل خواسته از خود عسای بی
 خاسته الی الله الشهود مالک آفتاب فلک
 احمد ثانی شاه در شعبان نور ظهور خواند
 نظر تاسع شده دیو الطاهر و الباطن و
 در برابر این موجودات کونیه بر تو حال با

در سبزه فقر طالی اندازد از سویی می گردند و
 بود جو فیض در گرد اسفند وطن خانه با قدم و
 نهی بخانین مالک تن بروری که حقیقت خود
 نیست است از حق برست از سبزه اردو نفس
 شکنی که علامت درستی ایشان است
 باران رحمت و هدایت ی بار و پیش نما که دل از
 معرفت خود بر نداری سرشته حضور و شهود حق
 است ناری و مال فانی شدی مقرب بارگاه بردا
 نگردی فرو خواستم ایدرود در ماه من
 گامی بر نهی دل خواسته از خود عسای بی
 خاسته الی الله الشهود مالک آفتاب فلک
 احمد ثانی شاه در شعبان نور ظهور خواند
 نظر تاسع شده دیو الطاهر و الباطن و
 در برابر این موجودات کونیه بر تو حال با

حد است بجزی که مستقران شهود و ولی اران
 غلبه میرسد بواسطه این مجاز و نیاز است
 که شعرا را بحر دیگر پیش می آرند و سبای
 مستحسن است در عالم زمین با تالک صلاحت
 شکست رنگ موجب پرواز رنگ می شود
 همچون نفس باعث ترقی نفس و تنفس
 رانی از دام ناسوتی سگردد چه قوتی
 باعث ضعف قوای روحانی می شود و نفس
 یخوت زیاده تر گرفتار نفس شهوات
 ضعف قوای جسمانی موجب قوت قوای
 باشد و نفس با طبع ازین سبب کم متوجه بطرف
 ادیات می بود و آزاد ازین گرفتاریهای عالم
 استانی می گردد و دست نفس شکسته در ریاضات
 به اکابر دین رای نمود و اختیار نموده اند و در کار
 رای از توابع خویش امر این امر فرموده اند و
 جوان طایر رنگی که سر و باله در آید از خود شکستی
 در دست شکسته نفس را تالک عالم مام نظم کلیات

RFI

۱۰۹
 کفایت منزله را شاق گرداند
 و از زور رنگ فقید بدبرد
 چنانچه باید بر ماند و تحمل کرد
 و خود آسان سازد و نیست
 و از راه قوت حقان
 از راه

[illegible]

در این طبعان بواسطه تقاضا است اگر چه بر دم بسوی
شما می پاشد و لیکن از جا نبرد و مذمذم قطع شود
و درین بزم اگر چه سوخت ولی فرو کرد و سوخت
نیاز جابر داشت **مال** محبت شما سان بشاید
مشهودات محسوسه ادراک معانی معقول می نماید
و در ضمیر این از معانی در نیات آفاقه دریافت
امورات نفسیه می فرمایند پس بر آن از دیدن تغیر
حال موجودات افعال فانی نمی بقای خود باید چرود
بر وقت از رویت فزای بی نوع خویش مریت خود
را از نظر باید آورد تا مانند که عبرت و عبرت میسر آید
اصلاح حال نماید و در **فصل** پنجم در بیان
خود می شود و این بی تو در این چنین در **فصل**
نشو و نما کنی **مال** طبع قایم از اصل می باشد و
آنکس طبع را شخص مسمود اگر آید پس بی و بی نقل باب
قسام می شود که شود بی و اگر شخص بود بی عکس حسیان
نمود بی پس همان بی اعتبار بی مصنوعات
و این بی بی حقیقی مبالغه نیست و این وجود **فصل**

۴۴

111

فی ارادت و محراب
 حاصل سنت امر زمان
 الفارح حسن زور
 لانه زنك علی قلبك
 می برود و علی انصار
 رنج رجعت
 شود و تمام

می شود و در کل رباب عاشقان سوخته محبت است
و صحنه سوزان ایشان ارونه محبت و جگر
چون اخبار ایشان آتش زده محبت است و نمی
تواند ایشان از شد محبت و اگر چه این تاراج گان
محبت با انواع خرابیها اگر قرار انداختن در محبت
نه اختیار اند و دامن دوات محبت را از
کف نمی گذارند و دست از این بازی دارند
فصل و آیدم بوی گیاه از جگر و منته دل
چه توان کرد محبت همه را آتش زد تا که اولیاء
حق سبحانه تعالی را بخوتون در بر دارند و وفا
او جل شاناه که سیر از حبیب بقا باشد بر می آید
این وجود و عدم اعتباری جهان فانی
را هیچ اعتباری نیست و سنوای مشاهد هست
حق را در خاطر جامع دین و عوذرانه از
رستین زنده می بندارند و انداز مردان مرد
می افتکارند چه که بعد نیست بی نظایر و عالم نه
نی مانده در دوا ازین طرف نمی گردانند

[illegible]

باید کشود و در کعبه رو نماید از ابعثت نشاء
 نباید نمود که آنچه دیده می شود چون عالم
 خواب است و در حین نظری آید مانند سحاب
 فرود آید جویبار می باشد چنانکه گشت
 که آب می ماند فاعشروا و اول الابصار مالک
 تو نگار آن را باینکه بدو رفت گمانی قلب خود چون
 نگهبانی و نگار خانه های ظاهری خویش
 نمائند تا لب غفلت سخت دلی در نشان
 بیدارانه شود و از حال غریبی اعتسای
 نورزند که اکثر و گنجه من قسم می باشند
 و عجز و بندگی خود را از شامت و نداداری
 فراموش می کنند و غیرهم الحیوة الدنیا
 و در فاسی الفلک الکس که تو نگار دیده
 سنگ دل گشت بر آن که گوهر گردید مالک
 بوی سبب تمام عیبت می آرد و نیست کوزه
 سدام فوت التماس دارد و منصب
 مشغولت فارغ خطی زندگانی می نگارد

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

می بود در رشتن بطنان قبول است و در رشتن
 و رشتن تصانیف این امده مانند صحبت زنده میا
 و با ایشان در همان کدوم الهی و بنان ایشان
 زبان خامه بد الهی و تخریب ایشان تفریب ایشان
 است و مطالب ترقوم ایشان با تشبیه و ریت
 و وقت تشبیه ایشان زاید است و دستگیری
 می فرماید و از آستان دست ایشان دست
 قدرت الهی بر می آید فرد و تخریب مطالب و رد
 و از رسم آنچنان دست است که چون خامه بر روی
 می زبانی از آستان با ناله قرار که باب
 باشد می گوید یا از آن صحبت تواند بود که چون آینه
 از در سینه و دل می کیند ایشان تحلیق ظهور
 می نماید و از فیض صحبت ایشان وصول الی
 این حاصل میشود و باب خدا در سنی ایشان
 می باشند و یا ازین سبب خواهد بود که بعض
 اکامان و مقامات دستگامان این گروه از
 راه کمال ترک دنیا و قوت توکل بر خدا و کیفیت

فصل في بيان ما ينبغي من التوكل

174

۱۱۹
در این باب
است که از اشرف
نفسان بنده عمت خاطر
بیاورد و بصلحت این
مخاطب فانی برین مشتملات
طبیعی و غیره

بد را فاشم و گامی بسوی خود نشانه افکند و با آنکه
 نه نام را می کشد من خود را منبذ انهم خود
 را نمی فهمم با خود که جمله را می فهمم و عجب
 گاه گاه فی الجمله معلوم خودم می گردانند نشانی
 آن حاصل است و مشککی ام در خاطر مرسوب
 می ماند و در نظر دیگران سهل است باید دید که این
 معارفه آخر چه کار و نشانی دارد و وقت مردن
 چگونه دارد و **فردا** مانده اینست مدتی
 حیرتم چه گام دیدنی که مرار و مکار شد و الله
 اعلم و **عَلَيْهِ اَعْتَمَدُ** و مالک صاحب نظران
 حقیقت بین اکثر دوریه این موجودات
 اعتباریه مرا حتم مشاهده وحدت حقیقه و
 تعالی و تقدس نمی شود و برده این بقدرات
 آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نموده
 و اگر بقضای بشریت گاهی وجود این اعتبارات
 سازش خود حق می گرد و بزرگ پرده ای
 میباشد که بالکم مانع مشاهده نمی شود بلکه

در این کتاب که در این روزگار
 با وجود عیبی که در آنست
 و همیشه نمایان و بظاهر
 و زبان طرز نمایان است
 که خاطر از آن روین
 آرد و زبان هیچ چنان
 دست که دل باید گشوده
 غرض که گاه بر دارد
 ۱۲۲
 این کتاب که در این روزگار
 با وجود عیبی که در آنست
 و همیشه نمایان و بظاهر
 و زبان طرز نمایان است
 که خاطر از آن روین
 آرد و زبان هیچ چنان
 دست که دل باید گشوده
 غرض که گاه بر دارد
 ۱۲۲
 این کتاب که در این روزگار
 با وجود عیبی که در آنست
 و همیشه نمایان و بظاهر
 و زبان طرز نمایان است
 که خاطر از آن روین
 آرد و زبان هیچ چنان
 دست که دل باید گشوده
 غرض که گاه بر دارد
 ۱۲۲

و همیشه نمایان و خضران
فیه بان طور نمایان است
که خاطر از آن رویست
آرد و نمایان رویست
است که دل بچرخان
دست از آن بردارد
غرض که گلا بردارد
۱۲۲

11

دوران زلف و خنجر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است

دوران زلف و خنجر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است

۱۲۲

دو دو رفتن این رنگانی فانی در اصل
 بیانی قریب آبدن تعاملات آن جبهه
 که ثابت بر مومن صبا و قین گردیده پس
 بر نفس این دم که تی های خود را کشش و
 جذب الهی است ار که بر نفس را بسوی خوش
 میکشد و بر دم این نفس زنجاری خوش
 نفس شماری وقت آخر شمار که بر دم بنیام
 اجل تو میرسد و من که یک پیغام رسانم
 نملی را بسوی حق میخوانم آمد درست افرو
 که مرگت بجهانم و زاده در جانم مانم و این همه
 منور موت که نطفه العید این تعاضی معاضی
 گردیده در بر و زاده می شود و بی انضیا
 و لرا بسوی آن عالم میکشد تی جبری نیست
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 خاتمه نخبه گرداند نیمه و کریمه
 اینجهم از خویش رفتن بر زبان لی نهج نیست
 میکشد جذب کسی سخنان بخود و شاید مراد

دوران زلف و خنجر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است

۱۲۳

دوران زلف و خنجر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است
 که با جگر و جگر این است

[illegible]

اما به نبات باطنی آدم را بطرف سفلی می کشد و
 بر او مت ان السفل السافلین می رسد و چنانست
 الخاصه انت از جانب علوی برود و مواظبت ان
 باعلی علین بن سائز سگردد اندیش نامقدور بادای
 نامتورات بر دوازده بار کتاب منجات خود را درود
 و امین **بِیَدِهِ یُصْعَقُ الْعِلْمُ الطَّيِّبُ وَ الْعِلْمُ الصَّالِحُ یُزْهِقُهُ**
 و الودیه زمانی بورت مانع صعود
 خاک کی گزشت و نتواند غبار شد تا آنکه لباس
 مانع از جان را ندیاست و جامه نوکل و جور
 کارکان دنیا گرفتاران بولس ملوبات فخر از لباس
 فاخره می نمایند و مردان با همت مانند شمشیر
 بروی خویش در عریانی می افزایند هر دلی نفس
 لاتی خلقت عریانی نیست و برودن همت ازاد
 از قید های طبیعی و نفسانی نه خلقت فاخره عریانی
 بی قیاسی زیبای ترک اسباب دنیوی توان
 رفیع همت بلند می نمی رسد که بالکل استثنی
 از لباس گرفتاری دنیا افتاد و چون سوزن

سوزن بر برده تعلقی که پیش از خود را از آن برد
 و داند و با وجود که او را انواع ملبوسات متعلقات
 و لواحق پوشانند صاف از این عالم ازادانه گذرانند
 و چون سوزن جامه عریان می برافشانند
 که گواستنبین که دست از بر این افشانند
 ناله مرتبه توبه مقام دیدست نه جای گفت و شنید
 صحبت سکوت رونق افزای مجلس مومنان معنی
 است و بحث بین و تودر خلد نگاه وحدت لایعنی
 لطف صحبت اتحاد و یکم لی بر وقت منظور دار
 و در و بدل قشرانه از ابا بل شربسار
 مطلب توحید لطیف است لیک به لطف بیان من
 نومی برد ناله سوخته جانان آتش عشق و محبت
 را که از دل مانده شراب سراب آب می گرداند
 و روشن دلان نور آتش و الفت را استور سینه
 به مثل شمع پوسته می گریاند
 اگر دست غرق آب در جان سوخته به دارم
 جو شمع دیده گران سوخته ناله علم طلب مکن

۲۴۷

سوزن بر برده تعلقی که پیش از خود را از آن برد
 و داند و با وجود که او را انواع ملبوسات متعلقات
 و لواحق پوشانند صاف از این عالم ازادانه گذرانند
 و چون سوزن جامه عریان می برافشانند
 که گواستنبین که دست از بر این افشانند
 ناله مرتبه توبه مقام دیدست نه جای گفت و شنید
 صحبت سکوت رونق افزای مجلس مومنان معنی
 است و بحث بین و تودر خلد نگاه وحدت لایعنی
 لطف صحبت اتحاد و یکم لی بر وقت منظور دار
 و در و بدل قشرانه از ابا بل شربسار
 مطلب توحید لطیف است لیک به لطف بیان من
 نومی برد ناله سوخته جانان آتش عشق و محبت
 را که از دل مانده شراب سراب آب می گرداند
 و روشن دلان نور آتش و الفت را استور سینه
 به مثل شمع پوسته می گریاند
 اگر دست غرق آب در جان سوخته به دارم
 جو شمع دیده گران سوخته ناله علم طلب مکن

[illegible]

بستان می افروخته و ای دشمن
 بر آه محبت و تازاننده
 و در رنهای اینها می رود
 بیشتر عطا و فتنه می شود
 اندک است و حال از طرف
 من بزم را اندک است
 بیت الغزل
 ۱۲۶

برین
عبدی
ی بای
نویس
زاده
دست
رای
کداری
خان
ای
علم
حادث
و
بسم

و در باشد که زره گم شده راه بساید بهر
 و اگر آن همه ناله بر سر ما ناله و امیست اه که
 با وجود نفسای نفس بالکل آب از هوای نفسیم
 که جامه بشریه در بر داریم و با آنکه خلوی قیاس از
 منظرهای دنیا و به جابجایی است بجزیره از طرف
 خود نشدیم که در آرزوی خاتمه بخشیدن گرفتاریم
 سحان است اگر چه از خودی خویش خالی گردیم
 اما دست از نالیدن دلی خود نکندیم **فرد**
 سحونی عالم از خویش (هنوز به خلقتش ناکشیدن
 باقی است تا که چون حواس ظاهره از طرف توجه
 به محسوسات باز می ماند و غلظتی ازین عالم ناست
 و بس در بر دل باب عالم دیگر می کشاید و
 زمان و مکان این عالم جداست بر حسب که چون
 زمان و مکان این عالم بنظر می آید اما ازین زمان
 و مکان علیده است و زمین و آسمان عالم
 دیگر حال است و ماه و سال این عالم دیگر منوال
 فرد در د از سال و مه بر و ن باشد

۱۲۸
 و در باشد که زره گم شده راه بساید بهر
 و اگر آن همه ناله بر سر ما ناله و امیست اه که
 با وجود نفسای نفس بالکل آب از هوای نفسیم
 که جامه بشریه در بر داریم و با آنکه خلوی قیاس از
 منظرهای دنیا و به جابجایی است بجزیره از طرف
 خود نشدیم که در آرزوی خاتمه بخشیدن گرفتاریم
 سحان است اگر چه از خودی خویش خالی گردیم
 اما دست از نالیدن دلی خود نکندیم **فرد**
 سحونی عالم از خویش (هنوز به خلقتش ناکشیدن
 باقی است تا که چون حواس ظاهره از طرف توجه
 به محسوسات باز می ماند و غلظتی ازین عالم ناست
 و بس در بر دل باب عالم دیگر می کشاید و
 زمان و مکان این عالم جداست بر حسب که چون
 زمان و مکان این عالم بنظر می آید اما ازین زمان
 و مکان علیده است و زمین و آسمان عالم
 دیگر حال است و ماه و سال این عالم دیگر منوال
 فرد در د از سال و مه بر و ن باشد

و در باشد که زره گم شده راه بساید بهر
 و اگر آن همه ناله بر سر ما ناله و امیست اه که
 با وجود نفسای نفس بالکل آب از هوای نفسیم
 که جامه بشریه در بر داریم و با آنکه خلوی قیاس از
 منظرهای دنیا و به جابجایی است بجزیره از طرف
 خود نشدیم که در آرزوی خاتمه بخشیدن گرفتاریم
 سحان است اگر چه از خودی خویش خالی گردیم
 اما دست از نالیدن دلی خود نکندیم **فرد**
 سحونی عالم از خویش (هنوز به خلقتش ناکشیدن
 باقی است تا که چون حواس ظاهره از طرف توجه
 به محسوسات باز می ماند و غلظتی ازین عالم ناست
 و بس در بر دل باب عالم دیگر می کشاید و
 زمان و مکان این عالم جداست بر حسب که چون
 زمان و مکان این عالم بنظر می آید اما ازین زمان
 و مکان علیده است و زمین و آسمان عالم
 دیگر حال است و ماه و سال این عالم دیگر منوال
 فرد در د از سال و مه بر و ن باشد

۲۰۴

۱۲۹
 فی الحقیقه در
 خود را ضعیف و
 ناتوان می بیند
 و می خواهد که
 در امور دنیا و
 آخرت موفق گردد
 و این را می تواند
 با توکل بر خدا
 و استعانت به
 او حاصل کند

for

جی کہ از انداز دست و پا را با آفتاب مانند کوه دایوس عمان ضبط

و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 و سلم

بنده اگر چه دمام در حضوریت بسکن مجرا و سلام
 ظاهری هم ضرورت است و ضرورت کبیطر دیدن هر دو
 ضرورت است نه در مصحف رو بهو حجت که
 انبر گردید ناله خلقت ناکاره من عجب تحفه
 سازگار واقع شده خدا داد که چه سودا در
 دماغ مجیده و الا بقی من خود را تا کجا کشیده که
 ز شاهی را پیش من اعتبار است و نه در روشنی
 تر و من بکاری ضرورت هیچ جا سرفرو نمی آیم
 تاج بلبل است و گر کلام بود ناله عشق عالم مجرای
 مرضیت جانگداز علاج این مهن احسن از آن
 صحبت مایه المرض است و برین از ملاقات او
 هر قدر که کرده آید و ترک دید و او اید مطلقا
 و تصور معاب و مفسدهای این کار بر وقت و
 تقفل آرام فارغالی از ترک چنین و سبوس
 و بهیه هر زمان او در خیال او بردن فای
 کج فحشی با و زو در جمیع اینخاص که موقت
 ان برین می شوند بر ساعت که از تدارک

۱۳۱
 الغزیت
 غایت غبار از دل
 خاست و بی زبان در
 غایت غبار از دل
 خاست و بی زبان در

و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 و سلم

درون کثرت ملاقات و دنیا پس بدین از دیدار راوه
 این بر نشدت بد امی کند و آخر کار می شد هر شد
 نه بر اهل معاد این سخن من نجات گران خواهد شد
 و مرا سخت بندد و خود را این فهمید و حال آن
 من دیده و فهمیده می گویم که گفته اند من طبع
 به مری و پیش کار از نموده بروا **والله هو علی**
القلوب فرد در دیرینه آوازی کن
 در عشق را در آینه است ناله در و فغان
 این ایستادند حال ایشان **بوسه**
 میوایان بر فغان گشته زخوها تر باشد و بر ساق
 حالی ایشان رونق افزای جمال با کمال ایشان میوه
 بصیرت دلی را بر وقت لحظه باید داشت و درشته
 گذران فقرانه را از کف نباید گذاشت **و**
 زینتم در کسوت فقرت چون زلف بلب **لب**
 حاصل می شود اندر برین فی **یا ایا** ناله و ناله
 در غمناکی است نه مقام خوشی و بیایی حسنه من
 اندر آید نمود و همچوگاه غافلانه نرسد آسود **یا**

الحمد لله رب العالمین و الباقی ان شاء الله
و بعد در حال بر اجتناب خود و همه ما باطل نظر می شود
و بعد در توج در بای وجود اعتباری افتاده ایم
و بعد از آنکه از اعتبار از کفر داده ایم و بعد
بر لا اله الا الله می آید اما قبول آن بسیار مشکل
حاصل این وجود که ما داریم همین خوردن
و پس نتیجه می جات که در آن گرفتاریم
شدن چنانچه نفس و شمع سان ایجا
و بعد از آنکه چشم می باید کشود و زار می آید
و پس آنکه الهی بر نفس که این همه نفس
و طبیعت خویش ناچار است شاید که تو در بر عقلات
قدرت نبوت نهاده و در کس که جتین در
بند خودی گرفتار است غالب که نوبه جادام
الفت خود نوشده گسترده **فرد** کرده
چندین بار از پیش تو غایب که در
چندین بار چشم دایم گمراه ناله خدای
ناله خدای از در خانه خودت بسته ایم

و بعد از آنکه چشم می باید کشود و زار می آید
و پس آنکه الهی بر نفس که این همه نفس
و طبیعت خویش ناچار است شاید که تو در بر عقلات
قدرت نبوت نهاده و در کس که جتین در
بند خودی گرفتار است غالب که نوبه جادام
الفت خود نوشده گسترده **فرد** کرده
چندین بار از پیش تو غایب که در
چندین بار چشم دایم گمراه ناله خدای
ناله خدای از در خانه خودت بسته ایم

از در خوش بر می آیم و مار و کبوتر و هوا و بوس
ستاری تو کل بسته ایم و بس بطرف ایل
دنیا نمی نایم شاید که توانز در ما دیده بغیر خایه
داری و بار از در خوش بر نمی آری
از در توان آمدی شاید بکه سر بر استانه
ما که بای دل وانی دل که دل نیم بسمل در صحرای
محبوبت بلوری از ما غبار رفت که آواز بایش
باشند و خاطر فاتر باغ فضا از صدمه افت
به خجسته شکست که صدای گنجشک گوشت گنجشک
و الله علیهم بما فی الصدور و در
دل ز خود رفت آنچنان که آواز بانی رخاست
ای با خاطر که شکست و صدای رخاست
ما که به دنیا عجب وادی نامراد نیست که
کربانان و می شان جهان درین بیابان
گر گردیدند که است نام و نشت او را نخواهد
ای محبان طریقه مکانی می آید است که بسیار
ایستند ششمان کمان آنقدر از بخا خیزد که صحر

این که ناله ناله فرصت زندگی را در طلب نان و
 مسازی و ناچین در جستجوی آب و غذا
 و ملاکت اندازی دست از تلاش آن زبان
 بلباز و همت بر تحصیل زاد آخرت گمارد
 و در آن موت نزدیک می شنود و در
 دم فرصت دبی بر باد از هر دم آنی
 و از گشت دریاد لب نانی ناله
 میخوابی در عشق مجازی بخود سرافراز
 است و بر مجاز بر اقطره الحقیقت گوید آن مجاز
 دیگر است یعنی مجاز که قطره الحقیقت است محبت
 برست نه گرفتاری این بدکیشان غفلت نمید
 فرو در در سراز و از عشق تبان و در
 من می خواست در دلی **وَاللّٰهُ الْمَادِي الِی**
الصَّٰطِ الْمُسْتَقْبَلِ که گیتی زلفت گفتم محضاً
 این دیوان خود برادر بود همان قسم مدام بخان
 از آن عشق است اما بموحد **أَحْبَبْتُ**
 و از آن عشق است اما بموحد **أَحْبَبْتُ**

این که ناله ناله فرصت زندگی را در طلب نان و مسازی و ناچین در جستجوی آب و غذا و ملاکت اندازی دست از تلاش آن زبان بلباز و همت بر تحصیل زاد آخرت گمارد و در آن موت نزدیک می شنود و در دم فرصت دبی بر باد از هر دم آنی و از گشت دریاد لب نانی ناله میخوابی در عشق مجازی بخود سرافراز است و بر مجاز بر اقطره الحقیقت گوید آن مجاز دیگر است یعنی مجاز که قطره الحقیقت است محبت برست نه گرفتاری این بدکیشان غفلت نمید فرو در در سراز و از عشق تبان و در من می خواست در دلی وَاللّٰهُ الْمَادِي الِی الصَّٰطِ الْمُسْتَقْبَلِ که گیتی زلفت گفتم محضاً این دیوان خود برادر بود همان قسم مدام بخان از آن عشق است اما بموحد أَحْبَبْتُ و از آن عشق است اما بموحد أَحْبَبْتُ

در خانه همه کمالات خود را در دیوان خانه خلقت الهی
 بر آن موجودات می گرد و جواهر خانه مشروبات ذاتیه
 که موافق لذت رکه الا بصا می بینند در مقام انفعالی
 نفسیه حضرت واجب محضی است لیکن بزرگان معانی
 بیدار که لا محاله حیل ظهورات از او در دیوان عالم
 ظاهر وجود بظاهر کون عرض میباید عرض کند جلوه
 پر از آری آن جمیل مطلق هر روز را الیوم چون روز
 قیامت سوم الدین گردانده و در دیدنهای مردم اولاد
 سر میفایند و گویند و حبه الله کشیده و شمعش
 عشق حضرت حق و شمعیران پاک نفس مانند گلستان
 جاک نموده و هر سه همان دید تجلیات خویش مشرب می
 بر سر چون از خواب بر میدارند همین مطالعه را در نظر
 می آرند که فردا شورش عشق تو انجا بر سر واجب صبح
 نه خورشید را دست و گریبان می کند ناله ای تسبیح
 بر گنجگاری را بخشدین لطیفی دارد که در خور غفاری
 و پس من ترساری را بطرح حمد و مدح که باطن
 از دهکشان این ستاری شست پس بر اعمال این

این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست
 این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست

این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست
 این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست

این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست
 این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست

این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست
 این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست

این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست
 این کمال نیست که در این عالم
 باشد که در این عالم نیست

مقبول با طاعت کشاید و در بر ما همان طو قیودت خود
 نماید غیر و نشین داریم که در خانه هم نور خدا بنی بقدرای
 و در گرا نجا نگاه چشم بنایت مالک گذار دل
 را با غن جواغ باطن است که این جواغ را در زمین ملامت
 و وقت قلب باعث بارش چیست که محبت بود
 می آرد *قوله القلب شتات الرحمة بس اگر*
 دل روشنی داری تا نماند سمع گذار و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار *فرد*
 نوری بحال فرایه خود را گذار کردن
 چون این باید اینجا با گریه ساز کردن مالک مالکی
 همستان برای صحت بدن با زینت اطباء نمی
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدین
 خویش را نمی آزارند پس اگر طبیعت بصورت معالجه کنند
 که خود مبتلا نیستند و غمزه و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت چنین اشخاص حق تعالی
 بهر این طوری نیازانه می گذارند و الا
 آنچه این است همان برای انسان دو است *فرد*

مقبول با طاعت کشاید و در بر ما همان طو قیودت خود
 نماید غیر و نشین داریم که در خانه هم نور خدا بنی بقدرای
 و در گرا نجا نگاه چشم بنایت مالک گذار دل
 را با غن جواغ باطن است که این جواغ را در زمین ملامت
 و وقت قلب باعث بارش چیست که محبت بود
 می آرد *قوله القلب شتات الرحمة بس اگر*
 دل روشنی داری تا نماند سمع گذار و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار *فرد*
 نوری بحال فرایه خود را گذار کردن
 چون این باید اینجا با گریه ساز کردن مالک مالکی
 همستان برای صحت بدن با زینت اطباء نمی
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدین
 خویش را نمی آزارند پس اگر طبیعت بصورت معالجه کنند
 که خود مبتلا نیستند و غمزه و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت چنین اشخاص حق تعالی
 بهر این طوری نیازانه می گذارند و الا
 آنچه این است همان برای انسان دو است *فرد*

مقبول با طاعت کشاید و در بر ما همان طو قیودت خود
 نماید غیر و نشین داریم که در خانه هم نور خدا بنی بقدرای
 و در گرا نجا نگاه چشم بنایت مالک گذار دل
 را با غن جواغ باطن است که این جواغ را در زمین ملامت
 و وقت قلب باعث بارش چیست که محبت بود
 می آرد *قوله القلب شتات الرحمة بس اگر*
 دل روشنی داری تا نماند سمع گذار و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار *فرد*
 نوری بحال فرایه خود را گذار کردن
 چون این باید اینجا با گریه ساز کردن مالک مالکی
 همستان برای صحت بدن با زینت اطباء نمی
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدین
 خویش را نمی آزارند پس اگر طبیعت بصورت معالجه کنند
 که خود مبتلا نیستند و غمزه و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت چنین اشخاص حق تعالی
 بهر این طوری نیازانه می گذارند و الا
 آنچه این است همان برای انسان دو است *فرد*

مقبول با طاعت کشاید و در بر ما همان طو قیودت خود
 نماید غیر و نشین داریم که در خانه هم نور خدا بنی بقدرای
 و در گرا نجا نگاه چشم بنایت مالک گذار دل
 را با غن جواغ باطن است که این جواغ را در زمین ملامت
 و وقت قلب باعث بارش چیست که محبت بود
 می آرد *قوله القلب شتات الرحمة بس اگر*
 دل روشنی داری تا نماند سمع گذار و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار *فرد*
 نوری بحال فرایه خود را گذار کردن
 چون این باید اینجا با گریه ساز کردن مالک مالکی
 همستان برای صحت بدن با زینت اطباء نمی
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدین
 خویش را نمی آزارند پس اگر طبیعت بصورت معالجه کنند
 که خود مبتلا نیستند و غمزه و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت چنین اشخاص حق تعالی
 بهر این طوری نیازانه می گذارند و الا
 آنچه این است همان برای انسان دو است *فرد*

کلامی در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند

بسمت عالی نکرد و توبه ساری عاقبت به خرمی
در هر یک باشد بر دل افکار مانا به تحقیق مقصد ملک
اگر چه از جهت صفا و لطافت خویش آینه قدوسه
او تعالی بود اما چون جوهر شمع و تقدیر خود را تظا
آورده بکلمه متحرک تسبیح تحمید و تقدیر ملک
زبان درازی کرد بزرگ نمود بنی مکدر شد و منظور
انظر غایت نگشت و مابیت ملوثه انسانی به صند که از
راه مقتضیات بشریه پیش از تابه رنگ آلود نمیشود
چون سبب آدمیت نمود عیوب امکانیه خویش را دیده
بکلمه سبب ظلم انفسنا لب کشود از روی صفا لاطنی
آینه دار حسن قبول گردید و بر نهی شایسته و ایستاده
و صافی آینه رنگ آلود جوهر بوده است
شد پسند جلوه او تابه رنگار مانا به جاذبه جلال
و البه بان را سخن گفتن رسوائی نماید و در حق انشا
سکون اولی است بجهنم عالیه تختد را ان خموشی
باید که در گفتار ایشان قضیه است ضایع است
و محققا خاموشی میباشد و نور است عرفا از کلام

در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند

کلامی در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند

بی افزاید فرد عزت صاحب بان سخن سرت
 شمع خاموش رو سیاه بود ناله دلها تکرار
 ناله من اثری نکرد معلوم شد که سخت تر از کوه سال
 است او آشد قسوه زیرا که از ناله کردن در کسار
 از این طرف هم صدای آید پس رسیدن بنگر لال اگر اینها
 هم تاثیر نماید که صدای نخستین بر آید با فطره اش
 از چشم عبرت بازند البته بدتر از کوه سال را ندو
 ان منها لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يفسف
 يخرج منه الماء واكر من بكونم انجين ناله با کوه سال
 بر چس بازه باره می شد از اثر آن آنت گشت
 خاشعاً متصدعاً غشیه الله وتلك الامثال انضمت
 للناس لکلمهم تفکر و در
 دای کیکه بنه لهم اذان
 لا يسمعون بها در گوش و برده و لهم قلوب
 لا يفقهون بها بروی هوش داری انسون
 که تو ناله ای مرا گوش دل شنیدی و بمعز
 رسیدن فرد ناله ام هیچ اثر نکرد از

دوازدهمین آیه از سوره نوح در کتاب المیزان

بشمار گرفتار می سازد و تصدیق و تکلیف آنجا
منتج نیک دارد و خاطر را ازین طرف برکنده می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دلی
می کشاید **مَوْتُ الْأَغْنِيَاءِ حَسْرَةٌ**
وَمَوْتُ الْفُقَرَاءِ سَرَّاحَةٌ و زوجه نیش
می زند از بربینه راحت ناپذیری گریم
که بلا نوش کرده مارا ناله همین خودی تو
سرا راه هست و خودی تو برده نگاه هست
خود را از میان بردار تا رفع حجاب گردد و دست
خود را در خاطر مبارک افکند تا بداند که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و حق
با سبوی الهی همین گرفتاری با دمن است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود برکت
بدن را بر دای کسی نداری و فرودشت بانی
بخود توان زد و باز نیست پراکنده و بکار
نست ناله در دل را با یک کوب تا باب این
کاخانه بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید الشان علی محمدی
که محبت و ایمان و تقوی
و اخلاق و کمال فدا
و سخاوت و صافی دلان
و باطنی و بیرون
و باطنی و بیرون
و باطنی و بیرون
و باطنی و بیرون

وَأَفْضَلُ أَمْرٍ إِلَى اللَّهِ أَنْ تَبْصُرَ بِالْعِبَادِ

فرد در دجون انینه چشم خبرتی و الموده ام

جلوہ سے نمی و انحراف ہمیں اندر آئے عمارت

بیاختان از ادا نامی می اندستند راه عقاد

وایمان است که خود را می و خود پنداری

طعن: اما آنرا که میگوید که اینها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و در زمان دیگران نبوده اند

و لیسام ہوتا بہت کدہ شہسگ و انکار می

کارمندانش باقیه سبب نزار در خط ازان و امامی

فند زان نادان با صفا بهیتر و براتر از ان

در یافت که در آن روز این حیرت را غافل و آشوب

أهل الجنة بله فرود بهر چشم دل

گرویدند و این مملکت نشست چون امیر نوزدید چرخ

ساله لذل ان لوكل اسجاعتى هم يبايد ان ازامرو ان

میرد آن یاید و بر لباس دیوار بی را هم بی

مجلس سیزدهم اردوون نمایان برپا شد و در آن مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

وہی ہے جس نے ان کے لئے یہ سب کیا ہے۔

که محبت را

المحافظ

محبوبانہ

بسم الله الرحمن الرحيم

از هر یک از اینها

ماریا کی کتاب

کتابت در این کتاب

نہایت پرستش و تعظیم کے ساتھ

۱۰۰

54

۱۰۰



۱۰۰

100

بسم الله الرحمن الرحيم

200

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

چون مرغ عریانی مرانایا پیش از آنکه شیخ مرایی
پیش عرفای باصفاء و فیض ندارد و زبده خشک
و غائی نرینندگان خدا کی بر وی کاریار دگر به
مجاالت امکانه این نظر ملت این را چنان نمکنند
که زبده خشک تواند پیش ایشان دم زند فرد
شیخ تواند به چشم دم زند از زبده خشک چه
افزودهر می کند آلوده دامانی مرانایا النساء
معجده سختی است که با حین تدبیر نمی کشاید و هر
آن بالوان و رسته قلب متغایه انسان
بجاریه در دست آن گرفتار نیست و پیش دل
خود ناچار **ف** عقد دل سخت افکنده
ست در کارم گزارد و دشوار است دیدن
روی آسیابی مراناکه و اغصانه عمر آخرش و
فرستی باقی نماید و علامات قرب موت ظاهر
گشت و مهلت زندگی مرکب دو اند و باد و عود

و جلال ایشان بر همه انعام
از بد و وجود کم نقصان

۱۵۱
نشانده رفتند که طبع
روشن منور تو بزم
بان سوي زمين از سر
ميباشند نگاه من
ربان عفا که سمع ز
را در زمين بياشتند

در کار این ترانه می رساند و بخوبی در کمال این زندان و دلائی
که این ترانه را از آن به یاد آورده که بخوبی در کمال این زندان و دلائی

95

[illegible]

خداوند متعال
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از درون این شهرت و روشن ضمیران بر وجهی نگارید
چون که در این شهرت و روشن ضمیران بر وجهی نگارید
بی مانند و کلمات جان داران این رده دلالان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان کیاست و کلام روشن
ایشان شمع این شهبان و در این شهرت
هم که بر زبان می آید و بود صفای سخن دال صفای
و ناله در آگاهی است است که گویند و بدین
است است که آتش و حتی الوسم لحاظ این امر در
رأد اصطلاح باغبان داری می گویند و بسیار مفید
طاهر و باطن است و جمعیت دلی می آید و طاهر
می نماید و دیگر نوای حسدی هم دارد و نورانی بر
جبهه می آید و آن باطن افاس که شهرت و صفای
ست شغلی است علحه که مبتدیان را امر آن می کنند
و این غمان داری علیست جدا که مخصوص محمدیان
ناله است و منتیست آن هم از دست نمیدهند و
نیم زبان نفس در یک نفس غافل و بدست خوش
غناست داشتند و ام ناله سبب دوام و جبهه

و این شهرت و روشن ضمیران
بر وجهی نگارید
چون که در این شهرت و روشن
ضمیران بر وجهی نگارید
بی مانند و کلمات جان داران
این رده دلالان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان
کیاست و کلام روشن
ایشان شمع این شهبان
و در این شهرت
هم که بر زبان می آید
و بود صفای سخن
دال صفای
و ناله در آگاهی
است است که گویند
و بدین
است است که آتش
و حتی الوسم
لحاظ این امر در
رأد اصطلاح
باغبان داری
می گویند
و بسیار مفید
طاهر و باطن
است و جمعیت
دلی می آید
و طاهر
می نماید
و دیگر نوای
حسدی هم دارد
و نورانی بر
جبهه می آید
و آن باطن
افاس که شهرت
و صفای
ست شغلی
است علحه
که مبتدیان
را امر آن می
کنند
و این غمان
داری علیست
جدا که مخصوص
محمدیان
ناله است
و منتیست
آن هم از دست
نمیدهند
و نیم زبان
نفس در یک
نفس غافل
و بدست خوش
غناست
داشتند
و ام ناله
سبب دوام
و جبهه

صنای الملکان
و این شهرت و روشن
ضمیران بر وجهی
نگارید
چون که در این
شهرت و روشن
ضمیران بر وجهی
نگارید
بی مانند و کلمات
جان داران این
رده دلالان ازنده
می فرمایند و باطن
ایشان کیاست و کلام
روشن
ایشان شمع این
شهبان و در این
شهرت
هم که بر زبان می
آید و بود صفای
سخن دال صفای
و ناله در آگاهی
است است که گویند
و بدین
است است که آتش
و حتی الوسم
لحاظ این امر در
رأد اصطلاح
باغبان داری
می گویند و بسیار
مفید
طاهر و باطن
است و جمعیت
دلی می آید و طاهر
می نماید و دیگر
نوای حسدی هم دارد
و نورانی بر جبهه
می آید و آن باطن
افاس که شهرت و
صفای
ست شغلی است
علحه که مبتدیان
را امر آن می کنند
و این غمان داری
علیست جدا که
مخصوص محمدیان
ناله است و منتیست
آن هم از دست
نمیدهند و نیم
زبان نفس در یک
نفس غافل و بدست
خوش غناست داشتند
و ام ناله سبب
دوام و جبهه

5, 7, 11

محمود ابن الکاشانه عالم جدا است دل او از تمام
ارکان خفیه و عانیه

۲۰۲

5.4

احولان به در حریم وحدتش نامحرم نیست **ناله** مراد عجبی
 محبت نیست تا با لکل از صفایر و کسایر پاک با هم
 حق تعالی بر قدر که اگر کار هم محفوظ دارد سعادت من است
 و بنده فرشته نیست آدم است اگر خطایی از بنده دیده شود
 بزرگوار ایا که خطابوشی نمایند که این از اهل اعمال خویش
 و آن مردن است منجبت بنام زایدی اگر چه بنیر لاریب
 نیست اما عیب بینی هم یک عیب است **فرد** نیست
 جانی سخن زاید در دماغ گمناهی کرده باشد آدم است
 در گشت زار دنیا آدمی که زنده است هیچگاه از محم افشا
 اعمال نیک و بد مطلق نماند و درین دار العمل سنگامه بند
 باشی افعال و اقوال صالحه و فاسده گرم است و از
 بر کس هر چه بوقوع می آید نتیجه و ثمره آن عند الله ثابت می شود
 و بعد مردن در عالم دآر الجزا بنظر خواهد آمد و من بعمل
 مثقال ذرّه بخیر میرسد و من بعمل مثقال ذرّه
 شرّ آید پس برده غفلت از روی دل بردار
 در صحت وقت را غنیمت شمار تا مقدر خیرات و
 حسانت بعمل آرد و بگفت نفس طبعیت همت بر شرور

مصحف است از کسان که در آنجا
زیاده تر از آن ناز
و این طالبان مظلوم
بر عجب عجب طر اید
می رسند و مملو گان
ما لکان را بی اختیار
و غصه ناز می گردانند
۱۴۲

و سیات کمار و الا من حیوان هر وقت از تو
نظهور می آید و قابل خرا و سرائی می نماید آنکه گفتنی بود که گفتنی
و در مای سخنانیکه گفتنی بود بنفسم بیشتر سخنانیکه گفتنی بود که گفتنی
هم دانامی و در صورت انسان گمی نامی و نامبار انسان
درین نزعنه الاخرة مشغول گشت و کار است و تفاوتی
توفیق نبی است پروردگار و خوش نزعنه
است در دنیا هر کس مشغول گشت و کار است
ماله حسد ناک مردان مقدس که تعریف درگاه الهی
از حکم روح مجسم دارد و از تن مصفا می بردمان مبرا
از هوطن که مستغرق در آگاهی اند سرایان جهان می بارد
نه من نورانیان جلال ائمه جان است و نه جان با خبر ایشان
منو چه حکیم چون دیگران بردان شمع روح ایشان
محتجب از فانوس حسنی شود و فانوس حسد حجاب
شمع روح نمی گردد و در **فرد** جان کرده ظهور
نام تن نیست و فانوس حجاب شمع من نیست **ماله**
و گشتن را چادمان یک معنی چهار وجود و چندین صورت
در گامای موحیات خلوه گشت و آن امر واحد

و این طالبان مظلوم
بر عجب عجب طر اید
می رسند و مملو گان
ما لکان را بی اختیار
و غصه ناز می گردانند
۱۴۲

20

و در هر یک مرآت کثرت باعداد است رنگارنگ شود
 در نظر تبار از دست و در دست تجلی گاه اوست فرد
 رنگی رنگ و گرفت است بدین خوش چهار در جنب
 ناله خلق و ضحاکت نظمی از یک نفس و صاف باطنی
 شعار اهل صفا خوی نیکی و دل صافی سرگراودند بآب
 نزاران نزار لطف از هر طرف برداشتن و ندادن
 لطیف مطلق جلشانه بریده لطف نیلای آن زمان این لطف از رخا
 او این نظر می آید آن سخن لطیف لما یشاء الله هو العليم
 الحکمه فرد و بان گفته سو که دل نظر کشوده چه
 لطیفانه از دولت صفا برداشت ناله حق تعالی ابروی
 آدمی نگام دارد جمعیت دنیا میسر آرد خواه نیارد و
 نیک نامی دهانی است خدا داد که اعتبار کسی فرام
 آمدن هم و زرا امر نیست بی نیاز که غیر از اسباب هوکی
 نظر بلند آن صفت تحصیل دنیا نمی نگارند و منظور خرضای
 الهی ندارند فرد و همچو قواره آبر و دارم
 سم و زینست در خزانه مانا خوش آیندی
 مشتهات طبیعه و نفسانه که نفس و طبیعت انسان

چو سپید بسته حق را نصیب العین چشم باطن خود گردان
 و استغراق در بحر مشایخ الهی حاصل نما و بر سهو معاینه
 معنی ادب الله علی الکلمتین شهنشاه فرما را بخانی
 که ترا بر آه آورد جان ایقان بر وحدت دوست و عصایک
 ترا بنیاد دارد و یکن گشت شهادت او فرود دست
 بود و اما آن صحای طلق سوز دم غیر انگشت شهادت
 بر نهانی بر خاست ناله اگر چه در این کار و بار تر
 از توحید باطن بر صمیمت است و بنیاد کارخانه از شاد
 و استر شاد ویر لازم گرفته صمیمت و دوست مرشد است
 لیکن اگر موانع رود بند و حاضر شدن محال باشد یا پس
 مطلق نباشد که بطریق قدرت صرف نسبت رابطه هم
 نمیکند بدل نیز راهی می باشد و معاملة افاضه و شفا
 بمیان می آید بلکه اگر استعداد طالب عالی باشد
 میتواند شد که بعد رحلت هم از روح فیض گرفته شود
 که این نسبت اویشی گویند و بعضی بزرگان را
 رسیده اگر مرشد صاحب تصنیف است بطریق
 او فیض گرفتن آسان می باشد کلام او را بخواند

۱۹۵
 حال مطالعه
 از خواب غفلت بیدار
 شود و این همه درونی
 در خانه دود و سیب
 شام و نهار بر صبح
 را اینست بیدار و خواب
 نفقه تحت مهرن تحریر

در این عالم کس که بخواهد از این عالم بگریزد
 و از این عالم بگریزد و از این عالم بگریزد
 و از این عالم بگریزد و از این عالم بگریزد
 و از این عالم بگریزد و از این عالم بگریزد
 و از این عالم بگریزد و از این عالم بگریزد

این عاصی یزید بنی خاندانی اندازد با ناقص بر او بر سر از راه هر کس که بخواهد کلامی را نقل کند و در آن وقت

و اعتقاد مطالعه باید نمود ان شاء الله تعالی مادی جسمی البته
 توسط آن کلام باقیست خواهد گشت و خداوند متعالی
 آتینا کما یقو و اذکر و ما فیہ لعلم تقویت
 چشم با چشم کوگر و دجاری در دل بدل هم
 ۱۴۹ هفته راه بود ناله گوشه قناعت عجب کج غمت
 است خدا درین گوشه نشاند و دشت عرض طریقه
 صحرای خلشست حق درین وادی ندواند و مرد
 باید امان گوشه گیری کشید و امان دشت خا و بار
 دارد ناله قدم راه بر برستی نبه و فرصت است
 ۱۴۳ از دست ده که خوشی نبسته تبسم صورت میسر آید
 و با خدا رهی از دروازه بر می کشاید و الا بهر طریقی
 رفتن نیست و کس از اعمال خود روی کار
 خویش است بر کار و هر قدر تواند شد اخلاص بعمل آرد
 که عاشقان درین راه چاهها صعوبات برداشتنند
 و نام یکی برای خود در جهان گذاشتند تو هم کار
 او و العزیزان تمام و میدان مردان بیافس و با
 که او محبت کنون توان دادن به دیگران

هم بمیدان رسوائی
 ندواند بقصه
 حرالمرسلین و الیهم
 الحمدین صلی الله علیه
 و آله و سلم بر این
 از آن کلام
 ۱۴۹
 است از راه
 عطا
 از آن
 ۱۴۳
 که او محبت کنون

کلامی را نقل کند و در آن وقت
 ۱۴۹ هفته راه بود ناله گوشه قناعت عجب کج غمت
 است خدا درین گوشه نشاند و دشت عرض طریقه
 صحرای خلشست حق درین وادی ندواند و مرد
 باید امان گوشه گیری کشید و امان دشت خا و بار
 دارد ناله قدم راه بر برستی نبه و فرصت است
 ۱۴۳ از دست ده که خوشی نبسته تبسم صورت میسر آید
 و با خدا رهی از دروازه بر می کشاید و الا بهر طریقی
 رفتن نیست و کس از اعمال خود روی کار
 خویش است بر کار و هر قدر تواند شد اخلاص بعمل آرد
 که عاشقان درین راه چاهها صعوبات برداشتنند
 و نام یکی برای خود در جهان گذاشتند تو هم کار
 او و العزیزان تمام و میدان مردان بیافس و با
 که او محبت کنون توان دادن به دیگران

در بیان این که نفسانیات را در این کتاب
 در بیان این که نفسانیات را در این کتاب
 در بیان این که نفسانیات را در این کتاب

۲۹۸
 این که و مجنون بحسب آنکه نماید ناله اگر چه یک ساله خود
 است اما در معنی سخن خوار است و کاشف جمله سراغ و کس
 حقیقت گریه می نماید حقایق از آن استخراج خواهد نمود و گویا
 صورت قطعه من عین عبارت را مطالعه خواهد نمود و غرض که
 در نظر او لولای باب بر حرفش کتاب است و در بعضی برای
 معانی کثرت فتح باب **فرد** در دیده معنی ثانی
 ۲۹۹
 در حرف کتاب می نماید ناله ترک تجردی که نقای با
 آثار انصاف می گردد و برگرد و عقل افرازان در ص و هوا
 ی آید و دل این فی نفسان مطلقا باور نمی نماند
 قطعه من صورت خود در و بوسیدن را که محسوس
 است این است دریافت می نماید و نظر او را سنگ دل
 و استغنائی نفسی این برگزیده گان نمی کشاید پس
 جلند که این مجاره با معذور اند و از ادراک حقیقت
 دور اند **فرد** معنی تجردی که مقول انبیا می
 اهل دنیا از این حیوان درک محسوس است پس
 ۳۰۰
 بلکه موجودان حقیقت من فم مشاهده از خلوتخانه
 وحدت بر نمی آید و باقی شهود در باز اکثریت

این که و مجنون بحسب آنکه نماید ناله اگر چه یک ساله خود
 است اما در معنی سخن خوار است و کاشف جمله سراغ و کس
 حقیقت گریه می نماید حقایق از آن استخراج خواهد نمود و گویا
 صورت قطعه من عین عبارت را مطالعه خواهد نمود و غرض که
 در نظر او لولای باب بر حرفش کتاب است و در بعضی برای
 معانی کثرت فتح باب **فرد** در دیده معنی ثانی
 ۲۹۹
 در حرف کتاب می نماید ناله ترک تجردی که نقای با
 آثار انصاف می گردد و برگرد و عقل افرازان در ص و هوا
 ی آید و دل این فی نفسان مطلقا باور نمی نماند
 قطعه من صورت خود در و بوسیدن را که محسوس
 است این است دریافت می نماید و نظر او را سنگ دل
 و استغنائی نفسی این برگزیده گان نمی کشاید پس
 جلند که این مجاره با معذور اند و از ادراک حقیقت
 دور اند **فرد** معنی تجردی که مقول انبیا می
 اهل دنیا از این حیوان درک محسوس است پس
 ۳۰۰
 بلکه موجودان حقیقت من فم مشاهده از خلوتخانه
 وحدت بر نمی آید و باقی شهود در باز اکثریت

این که و مجنون بحسب آنکه نماید ناله اگر چه یک ساله خود
 است اما در معنی سخن خوار است و کاشف جمله سراغ و کس
 حقیقت گریه می نماید حقایق از آن استخراج خواهد نمود و گویا
 صورت قطعه من عین عبارت را مطالعه خواهد نمود و غرض که
 در نظر او لولای باب بر حرفش کتاب است و در بعضی برای
 معانی کثرت فتح باب **فرد** در دیده معنی ثانی
 ۲۹۹
 در حرف کتاب می نماید ناله ترک تجردی که نقای با
 آثار انصاف می گردد و برگرد و عقل افرازان در ص و هوا
 ی آید و دل این فی نفسان مطلقا باور نمی نماند
 قطعه من صورت خود در و بوسیدن را که محسوس
 است این است دریافت می نماید و نظر او را سنگ دل
 و استغنائی نفسی این برگزیده گان نمی کشاید پس
 جلند که این مجاره با معذور اند و از ادراک حقیقت
 دور اند **فرد** معنی تجردی که مقول انبیا می
 اهل دنیا از این حیوان درک محسوس است پس
 ۳۰۰
 بلکه موجودان حقیقت من فم مشاهده از خلوتخانه
 وحدت بر نمی آید و باقی شهود در باز اکثریت

وَقَبْلَ كُنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحِمَةً أَنْتَ الْوَهَّابُ

در آنچه بانست خود کردیم بود از خودی
این ازنی اختیار می استیاری دانستم ناله اگر چه

وجود و عدم هیچ ضروری با امکان نیست و بالذات
کیافت هستی و نیستی را در تمایز خطه چون شعله بعد و دم

و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش حاکم و فاعل
نسبائی بخود و انما بحکم و حق تعالی بدل ما تجلس از را با مسافرا

خدا در وطن می سازد و نامی نصبا عمنانی است
را با انواع آمداد وجود محبوب تعانی می نوازد و

سید اوستا فرزند اتم تاج سامان
سفر کین محی گدتم پنیم پند پای اندرین ره گزین جان

ناله از دشمنان و آریسته خاطر را کود این دعا می
که ز فراق عشق معاشیق مجازیه شوند و درم بر آه مار در آه

ای گو ناگون این ملوک و راجان است و شرف و درایت
چندین چنان شد که در این مآستانه و فرس خنای را

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۶۹
 دارم مطمح
 در خدمت
 در خدمت
 در خدمت

تاریخ الحکومت

91

99

149

2

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مژده و غما همیشه و ای کبریا اضع تعالی اندیشه این کدام
اخلاق است که امتیاز بقدرت نام گم نامی و هیچ عرقه در
و تسبیح و شریف بتعظیم و تواضع تو را می آید به محبت و امان
دارای تو عیب بر باد نمی رود و بچشم ازین محل می
شاید نمی شود حق بر مرتبه از وجود او امان و بهر حال حق
مرتبه او محال فراف و محبت بر باد رفت هیچ
ول راضی نشد با پاس دل های همه از بسکه زرد می
تا که در نود و نه نام من پاک نی پاک هم نشاید اسمای
من است و هر وقت معامله این است که بهر حال عباد در
نظر داریم و هر زمان می تکلف بموجب کارهای خود
گویم که هر چه در دل می آید بر زبان می آریم
نه هیچ شیخ دکان داران طور راست نوازند که
بیان حقیقت فرماید و نه که اتم رندانی اعتبار باین سخن
صداقت مقدور دارد که گفتم نام مستکلم حقیقی حاصل
زبان مرا ترجمان لسان الغیب ساخته و قادر فتح اعجاز
از استن بیان من باظهار دست قدرت بردار
تقریر و خبر من همه من جانب الله است و الحمد لله

۲۲۲

منشای این نحو است
غریب از محبت با من
که آنکه از این مطلب
جوابی و این جوابی
منطوق و این منطوق
ای صمیم عاشق
ترجمه خود نام

رفته اند و در این روزها
 در این روزها در این روزها

الحق لا يشك في ذلك لا اله الا الله وحده لا شريك له
 لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له

بر این امر حق گواه و زمان در این محامله بی اختیارم و
 جزو کسی از خلق کاری ندارم مرا فرصت آن کو که متوجه
 بطرف ایشان شوم و در میان استرضای این بر ما
 متخلف الا زمان دوم علی الله تو کلت و علف
انتب و فرود و فرصت کا که کسی مرا
 کسی کار ندارد کسی کار مراست **ماله** مقصود من این
 ماله ما همین اظهار در دل خوشی و بیان خفت الامر و
 حالات در پیش نه که خطبه کسی از مشایخ در و ابراف
 شمع شهرت من خود چه تخفام تا کسی خود ده
 گسری نمایم خدا بهتر میداند که این خطرات مطلق
 خاطر من نمی گردد و بی تکلف بیان آمد واقعی می کنم
 حال بر که افتد افتد بالتخصیص اصلا صحیح لخط نیست و این
 چه طور باشد که این ناکاره خود را از همه بدترند
 و این ستاری خدای نده و اوست که مرا در نظر کند
 خود بخوبی بنماید و بیک نام ساخته و حسن طبعی همین
 باین عاصی بر معاصی دارند و فر و یار کن و مرزا
 دارند آنچه دانند تا خوب می شناسیم اید و آنچه

نویسید تا بیاید می گوید
 در خطه قزاقستان
 و که ابرار است
 در رزم و دارستان
 استوار با گشتی
 ۱۴۲
 این خطه بسیار
 استوار با گشتی
 ۱۴۳

۳۲۱

۳۲۲

در این خطه بسیار
 استوار با گشتی
 ۱۴۴

نما که روز قیامت که سمعی بوم الدین است از روی
الکشاف غایت الهی است در این روز بر همه
از روی گویا از وقت مردن هر شخص ثبت بانگ
و فناء عالم دنیا و بقا نفس ناطقه و سوال و جواب و نیز در
معاملات عرصه قبر اگر از عالم بر نرج هم می گویند همچو انبیا
شرعی برقی می آید و کشف می گردد حق تعالی خاتم
نجم گرداند و ایمان میراند و ایدر خصمی می
از روز قیامت و صبحی که رسید از نفس باز پس بانه
نما که زن بروری و خود آرائی در خور عالم الایام
دناست و آرائش ظاهر می این نونان معنوی
زیاتر و این خدا باطلست و یا کاری ندارند و خبر
معاشی تکلفانه بی ساخته نیت نمی گارند هر چه
حق سبحانه می دیدی خورند و می پوشند و خود در
بست و جوی هیچ امر نمی گوشتند و بر عهد کین
و از سنگان نیز مانند دیگران خورند و بگویند
بالکل بر نمی نمایند اما از طرف خود طلق است عانی

و زخم و دکان شستن و برف نهند و برف زخم شناخت مکنه
 خود در پیش است و از نو دنگان شود اگر ز کام همان ایستد
 پیش است همیشه و از دست دل محال اندیش است و یک مجلس در
 خواب باشد و در وقت خواب زخم دلم جو گل و داز دست و خوش
 مثل چرخ منو گفت و گو خوش اگر نیم راز خود و از روی خوش
 سحر که مطعم که ز یاد میکنم **تألیف** حقیقت من روشندان اگر با گران
 آگاهی سر و دوش انسان می اندازد و بشماراته بار و زور و خود
 اما ز جهان نور از نور نگاه پاک است و شمع بران مبدود و حید که این
 مانند گل است خود را و خوش پیش از داعی نمیند از دل یکبار
 باغ امکان خود کیف همین سگفته خاطر ان گن دل میباشد عوضه این
 زمره برد از ان غنیه حقیقت که مثل فی خالی از خوش و بر از جوانی
 مبدود اگر بیان شقایق معارف خود را غنیه از ناله خرنی نمی انگارند
 اما دال عالمی سگفته خاطر و شاد و استماع آن میگرد و خلقی از قوض سرکار
 آن و اصل تحقیق میشود ایشان امینان و برای جهانی مبدود
 بین خوشنیم جو شمع بر بار گردن است پنجر نور و دیده
 حله رو نیست و داغ غم جو گل چهارم جگشتن است و خلقی
 سگفته دل از ناله من است و میدانم و دل مکنس شاد می کنم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نور وجود حق شایسته مشهور است که مشهور است راز شریف
او تاز و بود و موجود با جاد است بر وجه موجود و با کشتن و کارنده
اکشود است و جو و جیب او است و دیگر آنکه بود است **مطلع**
محمسن ای روشن از شهادت فرست شود ما از شفقش توست
تار و بود ما بگذرانی تو هست گردد و وجود ما از داشتد ببال
کشت بدگشت و ما چون عکس از وجود تو باشد خود ما که بر سینه
ست فیض از فیض عین سید است و این فیض چه کم است داخل در
حرم سادات از راه نظم عبادت ابد ام فحاجت و دو سلام بر
از وزیدن سید است سید ساد است که صاحبان کالات
نبوت و ارثان زکات امانت و خداوندان منصفیت خالصه
و کرم ابن البرکات سیدان سیدان الله صل علی محمد و
علی محمد با برک و سلم محمد محسن از سیدان
نه از قدیم سید تیم از جان دلی فدای سید تیم از سیدان
سید تیم یعنی عوایر بر حکیم سید تیم از با سلام فرستد در
ماله ای انسان فی نور و کار وجود اگر چه تو قصد رنگ میدی و
باز گویند که با ناز و کبریات پوشیده ای لیکن بخواهی
رود کلی از کشتن بخجیدی و دست طلبش سیات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و از مومنان سوگند می کنند و در واحد از آن که قوی
تفکرات الله و آیه الله است و الله هو السميع العليم و
ازین محل نفس گرم می بایم کرده اند و شمع سان
من صرف زبایم کرده اند تا که در سوا بس در این زمان
از مکر و کد و نیا و دید ام در خط می دارد و جای سود گشتن
از تمسقات جهانیه بر سر زبان می یار و خطا که بسیار خط
عین این فحیدند و زبان با سود و دیده کار و ان خود
و دادنی خطا که می رانند و نظر و الا منظره و این زبان
و سودند و خطره راه می روند و شاد و ملول از رخ و شر
انجانی نمیشوند و کیف حور و نساء الله یون
نساء الله یون و لا یأسون علی ما فاتهم و یستبشرون
تو ش میروند و با من خط کار و ان ما که اسبب سود نیست
زبان ما که عاشق حیا و غیر از دل صد باره و با ط
ندارد و حق هر مجنون سوا می چند قطره خون از چشم
ببینیم ضایعت فایان می خواند که همانند ای هم بار خاند و از
ه سر انجام ضایع است آن را که غصه حق طهارت بر سر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
و از مومنان سوگند می کنند و در واحد از آن که قوی
تفکرات الله و آیه الله است و الله هو السميع العليم و
ازین محل نفس گرم می بایم کرده اند و شمع سان
من صرف زبایم کرده اند تا که در سوا بس در این زمان
از مکر و کد و نیا و دید ام در خط می دارد و جای سود گشتن
از تمسقات جهانیه بر سر زبان می یار و خطا که بسیار خط
عین این فحیدند و زبان با سود و دیده کار و ان خود
و دادنی خطا که می رانند و نظر و الا منظره و این زبان
و سودند و خطره راه می روند و شاد و ملول از رخ و شر
انجانی نمیشوند و کیف حور و نساء الله یون
نساء الله یون و لا یأسون علی ما فاتهم و یستبشرون
تو ش میروند و با من خط کار و ان ما که اسبب سود نیست
زبان ما که عاشق حیا و غیر از دل صد باره و با ط
ندارد و حق هر مجنون سوا می چند قطره خون از چشم
ببینیم ضایعت فایان می خواند که همانند ای هم بار خاند و از
ه سر انجام ضایع است آن را که غصه حق طهارت بر سر

و از مومنان سوگند می کنند و در واحد از آن که قوی
تفکرات الله و آیه الله است و الله هو السميع العليم و
ازین محل نفس گرم می بایم کرده اند و شمع سان
من صرف زبایم کرده اند تا که در سوا بس در این زمان
از مکر و کد و نیا و دید ام در خط می دارد و جای سود گشتن
از تمسقات جهانیه بر سر زبان می یار و خطا که بسیار خط
عین این فحیدند و زبان با سود و دیده کار و ان خود
و دادنی خطا که می رانند و نظر و الا منظره و این زبان
و سودند و خطره راه می روند و شاد و ملول از رخ و شر
انجانی نمیشوند و کیف حور و نساء الله یون
نساء الله یون و لا یأسون علی ما فاتهم و یستبشرون
تو ش میروند و با من خط کار و ان ما که اسبب سود نیست
زبان ما که عاشق حیا و غیر از دل صد باره و با ط
ندارد و حق هر مجنون سوا می چند قطره خون از چشم
ببینیم ضایعت فایان می خواند که همانند ای هم بار خاند و از
ه سر انجام ضایع است آن را که غصه حق طهارت بر سر

هیچ شیء موجود نماید و آن محققان حاصل میبود و این حد
 الصبب میشود اما در اصل خود شناسی نیست که علمین دانست
 باشد و آن مخصوص حق است پس وجودی است که وجود
 عین ذات بود و آن نیز مخصوص است با شرکت به نفس
 پس این ممکن عاجز اگر چه نام بود واجب گاه است اما در اصل
 است و این عین قاهر را بر خد بر جوشش راه است لیکن
 از حقیقت حق و جلال است فردی که از خویش غافل روزی پس
 چون بحرمی جو ششم که نمی غلط میداند و در غرض کنایه
 بعنایت الهی مانع از خد که از اسباب دنیا هیچ نداریم اما این
 را با دنیا را مطلق بخاطر نمی آیم و این عین نیازی ما از راه اعتنا
 بر خداست - نسبت مال و منافع دنیا که نتوانی نقد جانی در خزان
 مانست و غیر طبع روشن چراغ خانه مانده فردی نقد جانی
 خزان ما است بطبع و تن چراغ خانه ما است مال عقیده
 صادق بر نفسانی مقتدیایان اسجده گاه خودی کنند و از اد
 کیشان لایق بر مقام و جای مشوایان سر و چشم خویش
 می بندد و بر زمین کیشیان قدم انبیا باشد چنین نیاز
 می نمایند و بر کثیری که نام مبارک کیشان کنده بود و با ادب

این حد
 الصبب
 وجودی
 عین ذات
 پس این
 است و این
 از حقیقت
 چون بحرمی
 بعنایت الهی
 را با دنیا
 بر خداست
 مانست و غیر
 خزان ما است
 صادق بر نفسانی
 کیشان لایق
 می بندد و بر
 می نمایند و بر

لازم دانست
 در بابی
 مطلقه
 محال
 انانی
 حاصل

درد در سری نباشد و دوش گدازد و با دوشی نبود و در دوش
ماهی سرماست : بار که بدوش ناست دوش است ناله ۳۳۲
در دوا و در عا که با وجود و بنده و ستار که بر کس با نفس کش
و ارد و تنگی می باید گاهی در حق و جمل نمی آرد و آن فکر نجات
از روی است نه بدین معاش دنیوی که این عالم را پیش از چند روز
بمانی نیست و آن عالم را گاهی فانی نه پس فکر جهانی باید نمود
که در این محله باید بود و زرد این جهان فانی ناست از تعلل
و تادیبی است که خود بخود بهر هیچ این عرصه طی نمیشود و در آن
نیستی یا بهر شخص جهان طرف میرود و اگر واقعی دوست دارد
نموده است دوست دانا نباشد و دشمن دوست نماند
برای خویش ترا نشسته اند عهده که بر چند خود را
برای خویش دوست نمی بداند اما لیکن بر نفس از خود
بر نماند و در دانه خود می روی و ما همین ذات را
استثنائی در جهان یاد دوست داری داشتیم ناله ۳۳۳
ارام دنیا بر سر گذار است و راحت این کنش
اگر و رخ خمار در دیو کشان در دنی لذات دنیوی که از حد
سیر و نمانی رود و مومن دو بار از یک سر خارج

۳۳

159

حاضر بخلاف وای جا علی انصاف ناله را که موی قبول الهی
 با بسا که غبار ده دلی حاصل تو از اینج بخاطر بنام ده که
 انرا انصاف بر قبولیت این ناله رسا که تا و اسف محو و خوش
 دل خود فرما که لعل آذر **دل به حساب حال است**
 و **قلب به صف در به نام است** دل خصلت مال تو و ناله ام
 تا بطلک فت دلی **تا بگو شیر تو رسیدن اقبست** **تا که خل**
 وجود مرد عاشق از گریه میخورد و محض هستی محض دلی از گداز
 دل ای بروی کار می آورد گریه عاشقانه یا رجائی اوست و با حیات
 و شک و غمت نگانی او که فی الحقیقه رنج و آفات قلبیه میشود و قدری تسکین
 خاطر می گردد و **درد و از دولت گریه می کم ز نیست** و این شب
 رطوبت غریز نیست **تا که فقر یک میل استوی دنیا دار و خرد و دل**
 صورت حرام است و امر که روحیات عقیقی نیارد و مرز کوش
 این بنام است که نتیجه حال فقری ترک بنا و باقیه است و نثر مال
 امیری خبر گیری مساکین و غریبان و سیر غرت قرار و در
 و امیر غریه دولت خود را ضائع میسازد و کارخانه معمران مولی
 ازین برد و صنف جداست بر قول و فعل ایستارای خدا که آن
 معمران نه در بارگاه سلطان حاضر میشوند تا فکر حفاظت حال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران می نازد از بهار
بس عاشق عیار چه گوید وجه نگار که حالات عشق کجی
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریای بی پایان است
در بند نوشته شود در شمع از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله ریاده قیود را
کار نغمه دوم و الگاف بر همین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و بطیحات طریقه عقل مانده
که نوشتن کتاب کلان نبرد و نهمان گران می شود
بلکه دماغ اکثر شهبازی برای خواندن هم وفا نمی کند
والا کتاب منسبط ناله غریب که از مصنفات حضرت قبله
کوین است ای نا اله بصره سره و قدس باریت بره
عجب خواندنی است و معارف تازه است یک مستغنی از جمیع
مسبک داند و علم الکتاب که تصنیف این کتاب
بصاعت است نیز حلال مشکلات بسیار حقایق و مشتمل
نکات جدید که نمی نیاز از همه کتابها می سازد و باب
این رساله ناله در که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفها اعلی است شایسته و بی مثل و یک ناله

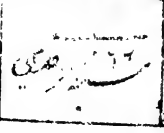
۱۹۳
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران می نازد از بهار
بس عاشق عیار چه گوید وجه نگار که حالات عشق کجی
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریای بی پایان است
در بند نوشته شود در شمع از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله ریاده قیود را
کار نغمه دوم و الگاف بر همین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و بطیحات طریقه عقل مانده
که نوشتن کتاب کلان نبرد و نهمان گران می شود
بلکه دماغ اکثر شهبازی برای خواندن هم وفا نمی کند
والا کتاب منسبط ناله غریب که از مصنفات حضرت قبله
کوین است ای نا اله بصره سره و قدس باریت بره
عجب خواندنی است و معارف تازه است یک مستغنی از جمیع
مسبک داند و علم الکتاب که تصنیف این کتاب
بصاعت است نیز حلال مشکلات بسیار حقایق و مشتمل
نکات جدید که نمی نیاز از همه کتابها می سازد و باب
این رساله ناله در که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفها اعلی است شایسته و بی مثل و یک ناله

و الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران می نازد از بهار
بس عاشق عیار چه گوید وجه نگار که حالات عشق کجی
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریای بی پایان است
در بند نوشته شود در شمع از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله ریاده قیود را
کار نغمه دوم و الگاف بر همین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و بطیحات طریقه عقل مانده
که نوشتن کتاب کلان نبرد و نهمان گران می شود
بلکه دماغ اکثر شهبازی برای خواندن هم وفا نمی کند
والا کتاب منسبط ناله غریب که از مصنفات حضرت قبله
کوین است ای نا اله بصره سره و قدس باریت بره
عجب خواندنی است و معارف تازه است یک مستغنی از جمیع
مسبک داند و علم الکتاب که تصنیف این کتاب
بصاعت است نیز حلال مشکلات بسیار حقایق و مشتمل
نکات جدید که نمی نیاز از همه کتابها می سازد و باب
این رساله ناله در که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفها اعلی است شایسته و بی مثل و یک ناله

خاتمة

این کتاب عبارت از تمام مبین فیض اندلس و بزرگت فیض مقدس است
 و مطبع کبری که کاتبش توفیق دانی واقف سوز حمانی منظر همه الناس
 حضرت شاه که بشیر است و سراسر بی نظیر العالی و سبک الحقاله
 بمسمی له و در دو کسر و من الرسائل الاربعه المناسبه کاتبا العناصر
 الحقیقه و المعرفه و البشیر و الطریقه بل جوامع الکلم مساله حقایق
 و معارف و فواید و فصول حکم از طغیای علی صفات و عالم علم
 عرفان جوهر سر و جناب امیر اقیمن حضرت خواجه میر محمد علی
 بدر دقه اندیشه الافندس بحسن تمام سر آمد علما و فضیلا
 و مولای محمد مصطفی سلمه اند اعلی حلیه طبع و شیدوار حسن طبع لطیف
 بهر سید مطابق محتوی مطالب و سبک که نام اند رساله در
 و حوض که سر در حاشیه منطبق گردید و سبک مطبع کتب طبع از
 رساله یک قطعه که مشغول است و مضبوط به یک کتبه بهر سبک و حوض

از کلام جناب خواجه سر	ماله در دست و او سر
و کتاب از لیک محمد اند	اتحادی جوهر عین بفر
طبع کردم بحوض حاشیه اش	منتفع باشند جدا در
کاتبش توفیق دانی	کاتبه او سر در و اوله



غلط نامه نادر				غلط نامه آه سر			
نیمه	ک	نیمه	مصحح	مغ	ل	غلط	مصحح
۳	۴	سل	سبل	۲	۲۰	کر دیده	کر دید
۳	۱۶	تو در حق	در تو و حق	۲	۱۰	شده	شد
۵	۳	شده	شد	کم	۲۸	ور بر	وز بهریان
۶	۱۲	لا	والا	۱	۱۲	اکر	اگر
۷	۱۳	اغزار	اغترار	۷	۲۳	خران	وخرآن
۸	۲	ور	ور	۷	۱۱	ازین	ازین جیت
۸	۲	بر	بزر	۸	۱۳	ما	با
۸	۴	عاقبلان	خافلان	۸	۲۰	حصو اکای	حصو واکای
۸	۵	حالان	جا بلان	۹	۲	له	که
۸	۱۴	برکا است	بیدسکا ای	ایضاً	۱۳	بی خشیار	بی خشیاری
۹	۸	تا این	تال من	ایضاً	۱۷	صار	ظا هر
۹	۸	که بر زمان	که بر زبان	ایضاً	ایضاً	لمریده	ما بریده
۱۰	۹	نویان قفلان	نویان قفلان	ایضاً	۲۰	مکرر	و تحریر
۱۱	۶	حیات	حیات	ایضاً	۲۵	دکرت	دیگرت
۱۲	۱	بکا	بنار	ایضاً	۲۰	برکست	جداست
۱۲	۲	و مرت	وزن	ایضاً	۳۵	آردان	آید و آن
۱۲	۳	درد ازین	درد ازین	۱۱	۱۱	مزل	بد مال
۱۲	۴	نمی باید	نمی باید	ایضاً	۱۶	بگرر	بگرد
۱۳	۱۳	بند	بند	ایضاً	۱۷	عشقم و ابا	عشقم ابا
۱۳	۱۳	رسیدیم	رسیدیم	۱۲	۴	در کفن برا	در کفن ورا
۱۴	۱۴	کنند	کنند	ایضاً	۱۶	بند برو کشتا	بند برا و کشتا
۱۲	۱۵	و بود	تا و بود	۱۳	۵	مکر	مکر
۱۳	۱	مرد با کلمه	و ما فکر	ایضاً	۱۱	بر	بار
ایضاً	۴	همه بر غی	بد با سینه	ایضاً	۱۵	کم همان	پیمان

غلط نامه ناله درو

صفت	صفت	صفت	صفت
۱۳	۱	ناله	را آسوده
ایضا	۱۲	ناله بو	ناله و
ایضا	۱۵	حجت و حجت	حجت و حجت
۱۷	۹	تار کلان	تار کان
ایضا	۱۱	بیادش	بیادش
ایضا	۱۲	له	کر
۲۰	۱	نی علمه	نی علمه
۲۰	۱۲	بدر	بدر
۲۲	۳	کاکا	کل
۲۳	۶	این سردو	این سردو
۲۸	۱۳	قدر	قدر
۲۹	۴	مواقفه	مواقفه
۳۱	۱۳	خرد	خود
۳۲	۷	انتخص	انتخص
۳۳	۲	زیرگاه	زیرگاه
۳۴	۱۲	یکجهان	یکجهان
۳۷	۸	انگلیس	انگلیس
ایضا	۱۷	عبرت	عبرت بار
۳۹	۱	لبینا	باینبا
ایضا	۵	مسور	میسیوند
۴۲	۷	تنزه	تنزه
۴۳	۱۱	زوف	زوف
۴۴	۳	واتزل	واتزل
۴۵	۵	میزش	میزش

غلط نامه ماه سردو

صفت	صفت	صفت	صفت
۱۵	۳۵	نعل	نعل
۱۶	۲	مکت	مکت
ایضا	۷	بهوده نیند	بهوده نیند
۱۷	۱۳	رحمت	رحمت
ایضا	۱۵	مده	مده
ایضا	۱۶	مین	گرهین
ایضا	۲۰	حسن	بجین
ایضا	۲۱	همان با	همان بهار
ایضا	۲۶	دمدار	دیدار
۱۸	۲۱	اسبا	انبساط
۱۹	۶	نیخه بزد	نیخه بزد
ایضا	۲۳	خواری با	خواری با
ایضا	۲۴	پر	تر
ایضا	۳۵	غرمه	غرضه
۲۰	۱۳	برکر	برکر
ایضا	۲۲	می مینا	می مینا
۲۴	۲۶	پر	پر
۲۳	۲	ورس	درشهر
۲۴	۱۹	نعلی	بجای
۲۶	۲۵	سنگی	سنگی
۲۷	۱۳	رسانده	رسانده
ایضا	۱۹	هو	هو
۳۰	۵	مهند	ممکنه
ایضا	۱۲	شوق	شوق تو

غلط نامه وارد				غلط نامه اورد			
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷	۱۳	جسکه نه بذات	برخیزد که بذات	۳۲	۱۳	ضمیر	ضمیر
۴۸	۷	البلاد	البلدیا	۳۳	۲۱	اب	رب
۴۹	۸	دیگران	دیگران	۳۴	۳۲	مژده	مزدی
۵۰	۱	مردن تو	مردن نو	۳۵	۱۶	جسمیکه	جسمیکه
۵۱	۹	جانب مست	جانب عدیت	۳۹	۲	وم	وفوت
ایضاً	۱۳	بغیر اللفظ	بغیر اللفظ الا	ایضاً	۲۳	شق	عشق
۵۲	۱	امتیازیه	امتیازیه	ایضاً	۲۵	وزانه	روزانه
ایضاً	۵	عارف	عارف	ایضاً	۳۰	درد	وردیوی
۵۶	۵	اتان	اتان	ایضاً	۳۱	بس	بس
۵۷	۱۰	مقابل	مقابل	ایضاً	۳۲	شق	عشق
ایضاً	۱۸	از دنیا	از دنیا	۳۰	۱	آویز از آن نام	آویز از آن نام
۵۸	۱۳	افعی نفر و عا	افعی نفر و عا	۳۱	۳	بت	بت
۶۰	۳	آله	آله	۳۱	۱۵	مخلق	مخلق
۶۱	۳	سردنای	سردنای	ایضاً	۳۳	سجن	سجن
ایضاً	۴	خوش	خوش	۳۳	۳۱	کلم	کلم
ایضاً	۴	بار من	بار من	۳۵	۲۷	ا	را
ایضاً	۵	ابزار	ابزار	۳۶	۹	دعای	دعای
۶۲	۲	نفسه	نفسه	۳۷	۲	عاشقم	عاشقم
۶۳	۱	بجیب خا	بجیب خا	ایضاً	۲۸	بابره	بابره
۶۴	۴	می نما	می نما	۳۸	۴	میگذریم	میگذریم

غلط نامه در

صفت	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۵	بابیه	باطنیه
ایضاً	۸	اعتبار	اعتباریه
۶۵	۲	یفتنی	کیفتنی
۶۶	۲	ایشان	ایشان
۷۱	۱۱	خودراز	خودراز
۷۲	۵	یادیکه	یادیکه
۷۳	۱۵	بسم	بسم
ایضاً	۲	نمارنهای	نمارنهای
۷۷	۱۷	یوماه	یومان
۸۰	۳	بنموده	بنمود
ایضاً	۸	سلب	مطلب
۸۱	۲	امور	بامور
ایضاً	۱۵	متصدق	متصدق
۸۳	۹	شاده	مشاده
۸۵	۱۰	انه	از
ایضاً	۱۳	ناجله	ناچار
۸۶	۹	می باید	می باید
۸۶	۱۰	شابه	شاید
۸۶	۱۲	نمی ماند	نمی باید
۸۸	۱	دل را	دل و
۸۸	۹	نهباده	نهباده
۸۹	۱۶	او آه	آواره
ایضاً	۹۸	زمن	برمن
۹۲	۱	حقت	حقیقت
ایضاً	۱۳	خیا را کس	خیا را کس

غلط نامه در

صفت	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۲۵	بر لاله	بر لاله و درین لاله
۵۲	۵	شجیت	سخت
ایضاً	۲۳	دلی دار	دلی دارد
۵۴	۱۲	گره آن گشته	گره آن گشته
۵۵	۲۲	از باد	از باد
۵۶	۱۶	توبست	توبست
ایضاً	۲۱	جامی نماید	جامی نماید
۵۷	۲	برزمن	برزمن
ایضاً	۲۵	بود	بود
ایضاً	۱۶	مشتیات	مشتیات
ایضاً	۲۱	ویک	ویک
ایضاً	۲۳	بحالات	بحالات
۵۸	۱۶	می بستند	می بستند
ایضاً	۲۲	نقشنگ	نقش عشق
۵۹	۲	حق	حق است
ایضاً	۵	صفاین	حق بین
ایضاً	۲۵	همه موهوم	تعیین موهوم
۶۰	۳۵	می انگزد	می انگزد
ایضاً	۳۶	همان	همان
۶۱	۱۷	نموشته	نموشته
ایضاً	۲۶	بهر	بهر
۶۲	۳	محو	محو
ایضاً	۱۵	کل جز	فرد کل جز
ایضاً	۱۶	و عجب	عجب
ایضاً	۲۳	حد	خود

غلط نامه درد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳	۶	منا	دنیا
۹۴	۱۳	اطمینان	اطمینان ادا
۹۵	۱۰	درضمن وجود	درضمن وجود
۹۶	۴	وجود است	وجود است
۱۰۳	۱۷	ده بس	در ویش
۱۰۴	۷	سبزند	سبزند
۱۰۵	۲	صوطی	طوطی
۱۰۶	۶	تقیدت	تقیدات
۱۱۰	۱۴	پابند	پابند
۱۱۸	۱	سن	سخن
ایضاً	ایضاً	مینگار	مینگارند
۱۲۰	۴	می گردند	می گرداند
۱۲۵	۷	موحدان معنی	موحدان معنی
۱۳۸	۱۵	بن	من
۱۳۳	۵	اینقد	اینقدر
۱۳۳	۶	تختین	تختین
۱۳۳	۱۲	سلم	لعلتم
۱۳۵	۱۰	برقد	برقده
۱۳۹	۱۲	ادیک می باید	ادیک می باید مرا
۱۵۰	۱۲	خوشر	خوشر
۱۵۴	۱۴	یک لحظه	یک لحظه
۱۵۵	۷	قصه	قصه و رتبه
۱۵۵	۱۱	بروای	بروای
۱۵۵	۱۲	وزیانی	وزیانی
۱۵۶	۹	درین حال	درین حال

غلط نامه اسد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۸	باطن	باطن
۹۳	۱۵	مجبوم	مجبوم
ایضاً	۱۸	بریک مقام	بریک مقام
ایضاً	۳۴	نور بخش	نور بخش
۹۵	۱	ناصل دلاں	غافل دلاں
ایضاً	۳۰	ایقان	ایقان
۹۶	۱	آه	آه
ایضاً	۲۵	ازاد	ازو
۹۷	۲۳	باران	قطرات باران
ایضاً	۲۷	سائقان	عاشقان
۹۸	۲۰	می گذارد	می گذارند
۹۹	۴	می گرداند	می گرداند
۷۰	۲۱	نصورت فوق	نصورت فوق
ایضاً	۲۴	عربان	عربان
ایضاً	۲۰	محال دلم	محال دلم
۷۱	۲	خود رحمت	خواب رحمت
ایضاً	۱۱	فایده تاثیر	فایده و تاثیر
۷۲	۱۰	اصه سرار	اضطرار
ایضاً	۲۳	ناظر الہ	ناظر و جبر الہ
ایضاً	۲۵	می کند	می کشد
ایضاً	۲۵	بعطای	بعطای وجود
۷۳	۱	بصیرت	بصیرت
ایضاً	۵	سند	سند
۷۳	۱۳	درین حال	درین حال
ایضاً	۱۵	درین حال	درین حال

غلط نامه ناله درد				غلط نامه ایه سر			
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۱۱	اشحر	ظہار	۱۷	۱۷	اختتام	اصنام
۱۶۰	۱	خوبادشاه	خودبادشاه	۱۹	۱۹	میگرم	نمیگرم
ایضاً ۲	۳	حد	حد	ایضاً ۲۱	۲۱	براز	برآزار
ایضاً ۱۱	۱۱	گریات	گریات گز	ایضاً ۲۸	۲۸	زمان	زمان
۱۶۲	۱۷	معنی زبان	معنی بزرگان	۳۰	۳۰	خوش	خوش
۱۶۵	۱۲	استفاده	استفاده	ایضاً ۳۱	۳۱	بظرف	لطیف
۱۶۵	۱۵	ابن نسبت	ابن النسب	۴۱	۴۱	دل	دلہا
۱۶۷	۱	نالہ اگر چه	نالہ درد اگر چه	۹	۹	زنجی	رنجی
۱۷۱	۱۲	نفا علان	نفا علان	۱۳	۱۳	معدود	معدود
۱۷۲	۷	نگردم	نگردم	۵	۵	برنجرد دست	برنجرد دست
۱۷۳	۶	محت	محت	۶	۶	عرضہ	مرضیہ
۱۷۳	۹	شبهہ	شہر	۸	۸	متغیر لاهول این	متغیر لاهول این
۱۷۶	۱۵	بر ممکن	بیچ ممکن	ایضاً ۱۹	۱۹	دل	قول
۱۷۸	۷	لہ میانہ	آدمیانہ	۱۰	۱۰	ماہر آہ	ماہر زہ
ایضاً ۹	۹	نمیباید	می باید	۱۳	۱۳	زیادہ	بادہ
ایضاً ۱۵	۱۵	فی مدرسہ	نہ مدرسہ	ایضاً ۱۵	۱۵	انڈازیک	ایڈایک
۱۸۰	۲	دوری	دوی	ایضاً ۳۱	۳۱	این	این امر
۱۸۰	۲	متکثر	متکثرہ	۷	۷	اگر چه نباید	اگر چه جاناید
ایضاً ۱۳	۱۳	نمی نهند	نمی نهند	ایضاً ۱۰	۱۰	برورد کار نہ	برورد کار نہ آید
۱۸۱	۶	بجود	منود	ایضاً ۲۷	۲۷	موسم دای	موسم چای

ایضا غلط نامه سرد			
صفت	سطر	غلط	صحیح
۸۶	۳۱	رساله با	رساله با
۸۷	۳۲	می گردند	می گردند
۸۸	۱۷	بسل	بسل
ایضا ۸۹	۲۵	باشید	باشید
۹۰	۹	جمع خزان	جمع خزان
۹۱	۱۲	دول	دول
۹۲	۱۹	گردان	گردان
۹۳	۲	همان	همان
ایضا ۹۴	۱۳	بکلمه	بکلمه
ایضا ۹۵	۲۸	قدی	قدی
ایضا ۹۶	۳۲	افبا	افبا
۹۷	۶	جام	جام
ایضا ۹۸	۷	اجام	اجام
۹۹	۲	بیشتر	بیشتر
ایضا ۱۰۰	۵	مردان	مردان
۱۰۱	۱۵	مراتب	مراتب
۱۰۲	۳۶	الهی عاقلان را	الهی عاقلان را
۱۰۳	۷	نسان	نسان
۱۰۴	۱۷	لنبارد	لنبارد
ایضا ۱۰۵	۲۰	واجبتا	واجبتا
ایضا ۱۰۶	۲۶	بردل نمی	بردل نمی

غلط نامه سرد			
صفت	سطر	غلط	صحیح
ایضا ۱۰۷	۱۵	می بود	می بود
۱۰۸	۷	سالم	سالم
ایضا ۱۰۹	۱۵	عساکر	عساکر
۱۱۰	۱۲	مقتدیان	مقتدیان
۱۱۱	۱۵	دوخته	دوخته
ایضا ۱۱۲	۱۶	بیب	بیب
۱۱۳	۱۳	لریزانی	لریزانی
۱۱۴	۱۳	اعداد	اعداد
۱۱۵	۶	تاشنا غلط	تاشنا غلط
۱۱۶	۶	تاشنا غلط	تاشنا غلط

غلط نامه آه سرد

صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۱۷	۲۸	که عجم	که عجم
۱۱۸	۱۳	دگرند	دگرند
۱۱۹	۱۲	المدار	المدار
۱۲۰	۱۹	پیدا	پیدا
۱۲۱	۲۳	ن	ن
۱۲۲	۱۲	طابراک	طابراک
۱۲۳	۳۳	بهرد	بهرد

غلط نامه آه سرد

صحیح	غلط	سطر	صفحه
سوی رود	سوی رود	۱۵	۹۸
مخی رود	مخی رود	۱۱	۹۹
مرد با اجرات	مرد با اجرات	۱۶	ایضا
شخص	شخص	۶۶	۱۰۱
سج	سج	۳۲	ایضا
کرمانیانند	کرمانیانند	۲۳	۱۰۲
می بندار	می بندار	۱۱	۱۰۳
مقتضای عوتی	مقتضای عوتی	۲۰	۱۰۴
مخوفنا	مخوفنا	۵	۱۰۹
می دبد	می دبد	۴	۱۱۲
نعل	نعل	۵	۱۱۳
ترازان	ترازان	۳۳	ایضا
خداوندی	خداوندی	۳	۱۱۸
افکاس	افکاس	۷	۱۲۰
حت	حت	۱۵	ایضا
خوش	خوش	۲	۱۲۵
برکان	برکان	۲	۱۲۶
تیزین	تیزین	۸	۱۲۰
دور هم	دور هم	۱۶	ایضا
دار	دار	۳۳	ایضا
که ظاہر	که ظاہر	۱۳	۱۲۹
دو	دو	۴	۱۳۱
در مقام	در مقام	۳	۱۳۲
رساله	رساله	۸	ایضا

نسخه اول

غلط نامه آه سرد

صحیح	غلط	سطر	صفحه
میدانه	میدانه	۲۳	ایضا
موسیقی	موسیقی	۲۶	ایضا
برج	برج	۲۰	۱۳۳
نقصی	نقصی	۲۰	۱۳۶
وجوهل	وجوهل	۲۳	۱۳۹
و طراشکا	و طراشکا	۲۳	۱۳۹
خود مایتاب	خود مایتاب	۴	۱۳۳
بیگران	بیگران	۲۰	۱۳۷
آزاد اند	آزاد اند	۵	۱۳۹
نمی آید	نمی آید	۲۰	۱۵۰
سج	سج	۴	۱۵۳
المندرهم	المندرهم	۱۲	۱۵۳
یدارند	یدارند	۲۷	۱۵۳
نازک دلال	نازک دلال	۲۸	۱۵۳
ما بستی	ما بستی	۲۹	۱۵۳
خوش	خوش	۳۳	۱۵۳
راه گم	راه گم	۲۸	۱۵۴
مین	مین	۳۵	۱۵۴
خال خال	خال خال	۱۷	۱۵۸
زیرند	زیرند	۲۲	۱۵۸
ایرند	ایرند	۲۲	۱۵۹
جان فزایت	جان فزایت	۲۲	۱۶۰
میباشند	میباشند	۲۶	۱۶۰
انخطاط	انخطاط	۳۲	۱۶۰

